

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۸/۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۲۵

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال پنجم، شماره ۱۹، پاییز ۱۳۹۰

زمینه سازی ظهور؛ چیستی و چگونگی

نصرت الله آیتی *

چکیده

از زمینه سازی ظهور، هم آمادگی برای ظهور را می توان اراده کرد و هم اقداماتی را که سبب تعجیل ظهور می گردد. بی شک رفتارهایی که تعجیل در ظهور را باعث می شود، به معنای تأثیرگذاری عملکرد انسان ها در تعجیل یا تأخیر ظهور است. این نوشتار، کوشیده تا با استناد به روایات، ثابت کند که زمینه سازی، به هر دو معنای آن درست و مستند به روایات است و عملکرد انسان ها، تأثیر مستقیمی در غیبت و ظهور امام دارد. از سوی دیگر، کوشیده تا اثبات کند که میان رفتار مردم و غیبت و ظهور امام به صورت کلی، رابطه علّی و معلولی برقرار نیست؛ گرچه بی تردید، غیبت معلول سوء رفتار مردم است و با تغییر مثبت در انسان ها، ظهور حتماً اتفاق خواهد افتاد. همچنین کوشیده تا این معنا را اثبات کند که زمینه سازی، وظیفه ای مستقل و متفاوت با مسئولیت های معهود دینی نیست، بلکه انجام دادن همین مسئولیت های معهود دینی، ظرفیت همراهی با امام را در مردم ایجاد می کند و زمینه های ظهور را فراهم می سازد.

واژگان کلیدی

امام مهدی علیه السلام، ظهور، زمینه سازی ظهور، غیبت، فلسفه غیبت.

* عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت). (ayati110@yahoo.com)

واژه زمینه‌سازی ظهور و مشتقات آن همچون دولت زمینه‌ساز، هنر زمینه‌ساز، زمینه‌سازی فرهنگی و امثال آن، از واژه‌های نوپدیدی هستند که در سال‌های اخیر در ادبیات دینی رواج بسیاری یافته‌اند. اما علی‌رغم این رواج، درباره ماهیت و ابعاد آن پژوهش‌های چندانی صورت نگرفته است. ابهامات موجود در این باره، مانع حصول یک ادبیات مشترک برای گفت‌وگو در این زمینه شده است. از این رو، گاه انکار و تردیدها و نقض و ابرام‌ها، متوجه چیزی شده که در صورت داشتن تصویری شفاف از آن، موضعی متفاوت درباره آن اتخاذ می‌شد. این ابهامات از یک سو و اهمیت بحث زمینه‌سازی ظهور از سوی دیگر که حداقل به باور معتقدان به آن، تنها مسیر بشری موجود برای دستیابی به ظهور است و نیز به دلیل نقض و ابرام‌هایی که در این باره وجود دارد، پرداختن به این بحث را ضروری می‌نماید. از این رو، در این نوشتار کوشیده خواهد شد از یک سو، مفهوم زمینه‌سازی ظهور و مصادیق آن بررسی گردد و از سوی دیگر، به این پرسش اساسی پاسخ داده شود که آیا عملکرد انسان‌ها در ظهور تأثیرگذار است؟ در خلال کاوش برای یافتن پاسخ برای پرسش یادشده، پرسش‌های دیگری طرح و بررسی خواهند شد؛ از جمله:

آیا زمینه‌سازی ظهور وظیفه‌ای مستقل از وظایف معهود دینی است یا نه؟
نقش امام مهدی علیه السلام در این زمینه چیست؟

مفهوم زمینه‌سازی ظهور

زمینه‌سازی در لغت، به معنای به وجود آوردن مقدمات انجام دادن امری است (انوری، ۱۳۸۱: ج ۵، ۳۸۷۷). بر این اساس، زمینه‌سازی ظهور در نگاه اولیه، به معنای مقدمه‌چینی و آمادگی برای ظهور است. از این معنا، دو برداشت مختلف می‌توان داشت؛ این دو برداشت در عین نزدیکی به یکدیگر، دارای تفاوتی اساسی هستند که بی‌توجهی به آن، ممکن است مانع دستیابی به تصویر درستی از این اصطلاح باشد.

مهیا بودن و آمادگی برای ظهور، نخستین برداشت است، بدون این که به تأثیرگذاری این آمادگی در ظهور معتقد باشیم؛ یعنی وقتی از زمینه‌سازی ظهور سخن می‌گوییم، مقصودمان آمادگی برای ظهور از نظر معرفتی، اخلاقی، رفتاری و مهیا بودن برای پذیرش امر معصوم است؛ به گونه‌ای که اگر امام ظهور نماید، از ناحیه افراد یا جامعه زمینه‌ساز، هیچ خطری یا کاستی برای آن حضرت وجود نداشته باشد و زمینه‌سازان، پذیرای ولایت معصوم شوند. در عین حال، در پس زمینه ذهنمان به این نکته توجه داریم که این آمادگی، هیچ نقشی در ظهور امام ندارد؛



مانند این که پدری همه لوازم مورد نیاز نوزادی را که در راه دارد فراهم کرده و از همه جهت برای تولد او آماده شده است و یا مانند کشاورزی که زمین را شخم زده و مسطح کرده و بذر را پاشیده و منتظر بارش باران است. بی شک این کارها آمادگی است، اما این آمادگی در تولد فرزند و بارش باران کمترین تأثیری ندارد. کسانی که از زمینه سازی سخن می گویند، ممکن است از زمینه سازی، چنین معنایی را اراده کرده باشند. البته به نظر می رسد، اگر از این معنا با واژه آمادگی تعبیر شود، مناسب تر از واژه زمینه سازی باشد؛ زیرا زمینه سازی به معنای مقدمه چینی و تهیه مقدمات است و با تهیه شدن مقدمات یک امر، تحقق آن نزدیک تر و در دسترس تر خواهد بود. بنابراین به نظر می رسد واژه زمینه سازی، جایی به کار می رود که تحقق یک پدیده (زمینه) در تحقق پدیده دیگر (آن چه برایش زمینه سازی می شود) تأثیرگذار است. آمادگی و ایجاد مقدمات ظهور، دومین برداشت است، با این ذهنیت که این آمادگی، در تحقق ظهور تأثیرگذار است و به تعجیل فرایند ظهور می انجامد. بنابراین وقتی کسی از زمینه سازی سخن می گوید، در صدد القای این معناست که زمینه سازی، انجام دادن رفتارها و رسیدن به ظرفیت هایی است که زمینه را برای ظهور مهیا می کند و تعجیل در ظهور را سبب می شود. به تعبیر دیگر، وقتی از ضرورت زمینه سازی سخن می گوید، مقصودش ضرورت تلاش در مسیری است که در تحقق ظهور تأثیر می گذارد و آن را سرعت می دهد و اهمال در برابر آن، باعث تأخیر ظهور می شود.

تفکیک میان دو برداشت یادشده، از این جهت ضروری است که در مقام بحث، توجه داشته باشیم که منکران زمینه سازی، چه نوع تلقی از آن دارند و مثبتان آن، در صدد اثبات چه حدی از آن هستند.

از نکات پیش گفته، دو مسئله شکل می گیرد:

نخست این که اگر طرف داران زمینه سازی آمادگی و تهیه مقدمات را از این واژه اراده می کنند، آیا این معنا از روایات نیز استنباط می گردد؟ یعنی روایات نیز از ضرورت آمادگی و تهیه مقدمات ظهور سخن گفته اند؟ این مسئله طبق هر دو برداشت یادشده از زمینه سازی قابل طرح است. مسئله دوم که تنها طبق برداشت دوم طرح شدنی است، این است که آیا اساساً انسان ها در ظهور نقش دارند و می توان ظهور را متأثر از عملکرد انسان ها دانست؟

مسئله نخست: روایات و ضرورت آمادگی

به نظر می رسد دلالت روایات بر ضرورت آمادگی و مهیا بودن مؤمنان برای ظهور بسیار شفاف است.

برای نمونه، به مجموعه روایات انتظار می‌توان اشاره کرد که مؤمنان را به انتظار توصیه کرده‌اند و از فضیلت و آثار آن سخن گفته‌اند. دلالت این روایات بر لزوم آمادگی و مهیا بودن، به این است که انتظار در اصطلاح روایات، به معنای بی‌کاری و بی‌مسئولیتی نیست، بلکه به معنای آمادگی و مهیا بودن است: «من انتظر امراً تهیاً له».

برای نمونه، امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

...کسی که دوست دارد از اصحاب قائم باشد، پس منتظر و اهل ورع باشد و خود را به محاسن اخلاقی بیاراید، در حالی که منتظر است؛ پس اگر بعد از آن که از دنیا رفت قائم قیام کرد، اجر او مانند کسی است که قائم را درک کرده است... (نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۰۷).

افزون بر روایات باب انتظار، به این روایت حضرت نیز می‌توان اشاره کرد:

هریک از شما باید برای خروج قائم و لویک تیر فراهم نماید. پس اگر خداوند بلندمرتبه نیت او در این باره را بداند، امید دارم که عمرش را طولانی کند تا این که از یاران و انصار او باشد. (همو: ۳۳۵)

در این روایت، امام با صیغه امر و با نون تأکید، به شیعیان دستور می‌دهند که برای خروج قائم مهیا باشند و لو این آمادگی در قالب کاری به ظاهر کم‌معونه و کم‌ارزش همچون نگه‌داری یک تیر باشد. اما از آن جا که این آمادگی برای یک حرکت بزرگ است، متناسب با همان هدف بزرگ اهمیت و ارزش دارد.

باز آن حضرت چنین می‌فرماید:

هر کس که به ما منسوب است و چهارپایی را در انتظار امر ما مهیا می‌کند، در حالی که دشمن ما را به وسیله آن غضبناک می‌سازد، خداوند روزی اش را وسیع می‌نماید و به او شرح صدر می‌دهد و او را به آرزویش می‌رساند و به او در رفع نیازمندی‌هایش کمک می‌کند. (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۶، ۵۳۵)

ابوعبدالله جعفری می‌گوید:

امام باقر علیه السلام از من پرسید: «رباط^۱ نزد شما چند روز است؟» عرض کردم: چهل روز. فرمود: «ولی رباط ما همیشه روزگار است؛ پس هر کس چهارپایی را برای ما مهیا کند تا هنگامی که آن چارپا نزد اوست، به اندازه دو برابر وزن آن ثواب خواهد برد و هر کس سلاحی را برای ما مهیا کند، تا زمانی که آن سلاح نزد اوست، به اندازه وزنش ثواب خواهد برد. از یک بار و دوبار و سه بار و چهار بار شکست ناراحت نشوید. همانا مثل ما و

۱. اقامت در مرزها برای رصد فعالیت‌های دشمن.

شما، مثل پیامبری است که در بنی اسرائیل بود که خداوند به او وحی کرد که قومت را برای جنگ فرا بخوان و من به زودی تو را یاری می‌کنم. پس او آن‌ها را از کوه‌ها و دیگر جاها جمع کرد و همراه با آن‌ها به جنگ پرداخت. آن‌ها شمشیر و نیزه‌ای نزدند مگر این که شکست خوردند. خداوند بار دیگر به او وحی کرد که قومت را برای جنگ فرا بخوان! من به زودی تو را یاری می‌کنم. پس او آن‌ها را جمع کرد و همراه با آن‌ها به جنگ پرداخت. آن‌ها شمشیر و نیزه‌ای نزدند مگر این که شکست خوردند. خداوند بلندمرتبه بار دیگر به او وحی کرد که قومت را برای جنگ فرا بخوان! پس تو را به زودی یاری می‌کنم. پس او آن‌ها را جمع کرد و به جنگ پرداخت. پس آن‌ها شمشیری و نیزه‌ای نزدند مگر این که شکست خوردند. پس قومش گفتند: "تو به ما وعده پیروزی دادی ولی ما پیروز نشدیم." پس خداوند به او وحی فرستاد که به آن‌ها بگو یا جنگ را انتخاب کنند و یا آتش را. پیامبر عرض کرد: خداوند! جنگ برای من محبوب‌تر از آتش است. پس آن‌ها را دعوت کرد و از میان آنان ۳۱۳ نفر به تعداد اهل بدر دعوتش را اجابت کردند. پس به سمت دشمن رفتند و شمشیر و نیزه‌ای نزدند مگر این که خداوند بلندمرتبه آنان را پیروز گردانید (همو: ج ۸، ۲۸۱).

در روایت نخست، گرچه امام صادق علیه السلام به صورت خاص از ظهور امام مهدی علیه السلام سخن به میان نیاورده است، عمومیت واژه «امرنا»، همه ائمه و از جمله امام مهدی علیه السلام را شامل می‌شود. در روایت دوم نیز به این مطلب که رابطه ما تا آخر دهر به شمار می‌رود تصریح فرموده است. از این رو این روایت، رابطه برای امام مهدی علیه السلام را نیز شامل می‌شود؛ همچنان که ملا صالح مازندرانی در شرح این روایت به آن تصریح کرده است. وی در توضیح این روایت چنین می‌نویسد:

فيه تحريك على اتخاذ الفرس والسلاح واستعمالها ومزاوتها المعبرة لتحصل ملكه و استعداد للقتال مع الأعداء عند ظهور القائم عليه السلام. (مازندرانی، ۱۴۲۱: ج ۱۲، ۵۵۲)

قرینه دیگری که مطلب یادشده را تأیید می‌کند، این بخش از فرمایش امام است که «لاتجزعوا من مزة ولا من مرتين ولا ثلاث ولا من اربع مرأت»؛ از یک بار و دوبار و سه و چهار بار پیروز نشدن ما ناراحت نشوید؛ یعنی بالأخره ما پیروز می‌شویم. روشن است که پیروزی نهایی ائمه، با ظهور امام مهدی علیه السلام شکل خواهد گرفت. بنابراین امام در این روایت، حداقل به ظهور امام مهدی علیه السلام نیز نظر داشته است.

این روایات، به روشنی بر این نکته دلالت دارند که باید برای ظهور امام آماده بود. بنابراین کسانی که از زمینه سازی سخن می‌گویند و آن را به معنای آمادگی و تهیه مقدمات می‌گیرند،

سخنشان هماهنگ با روایات است.

مسئله دوم: نقش انسان‌ها در ظهور

پرسش دوم این بود که آیا افزون بر لزوم آمادگی و تهیه مقدمات، این آمادگی در تحقق ظهور تأثیرگذار هم هست؟ بنابراین وقتی از ضرورت زمینه‌سازی سخن می‌گوییم، مقصودمان اقداماتی است که با شکل‌گیری آن، جریان ظهور جلو می‌افتد و با تحقق نیافتن آن، در ظهور تأخیر می‌شود. پیش از بررسی ادله و تحقیق درباره میزان دلالت آن‌ها، بجاست با دیدگاه دانشمندان بزرگ شیعه در این زمینه نیز آشنا شویم. نتیجه‌آشنایی با دیدگاه عالمان شیعه، این است که چون برداشت ما از ادله، با دیدگاه آن‌ها همسو شد، به برداشت خود اعتماد بیش‌تری خواهیم یافت.

نقش انسان‌ها در ظهور از منظر اندیشه‌وران شیعه

شیخ مفید

شیخ مفید از متکلمان برجسته شیعه، اعتقاد دارد که رفتار مردم در ظهور تأثیرگذار است. این مطلب را از مواضع مختلفی از کلمات وی می‌توان استنباط کرد. برای نمونه، وی در جایی ضمن پاسخ به این پرسش که علت غیبت امام مهدی علیه السلام چیست و اگر صعوبت زمان عامل غیبت بود، این علت در زمان سایر امامان نیز وجود داشت در حالی که آنان غایب نشدند، چنین می‌نویسد:

از آن‌جا که امام زمان، همان کسی است که از اول خلقت و در گذر زمان‌ها از شمشیر کشیدنش و جهاد با دشمنان خداوند و برداشته شدن تقیه از دوستانش و ملزم کردن آن‌ها به جهاد در زمان ظهورش سخن گفته شده و بیان شده بود که او همان مهدی است که خداوند حق را به وسیله او آشکار می‌سازد و گمراهی را نابود می‌کند و معلوم بود که او با شمشیر قیام نمی‌کند، مگر با وجود انصار و اجتماع یاران؛ ولی با وجود این، انصار او از زمان وجودش تا زمان ما، آماده و بر یاری او متحد نبوده‌اند و در تمام کره زمین کسی که برای جهاد آمادگی داشته باشد، وجود نداشت؛ گرچه کسانی بودند که برای نقل آثار و حفظ احکام و دعا به درگاه خداوند برای فراهم شدن اسباب این کار اهلیت داشتند. از این‌رو، بر امام زمان لازم شد که به تقیه رو بیاورد و رعایت تقیه بر آن حضرت واجب شد، همچنان‌که بر پدران گرامی‌اش واجب شده بود؛ زیرا اگر بدون یاور آشکار شود با دست خودش، خودش را به هلاکت افکنده است و اگر خودش را به دشمنان بنمایاند، از تلاش برای رساندن ضرر به او و مستأصل کردن شیعیانش و

حلال کردن خونشان دریغ نمی‌ورزیدند ... و چون عصمت او ثابت شده، بر او واجب است که مخفی شود تا آن‌جا که یقین کند که یاران و انصارش مهیا و مجتمع شده‌اند و مصلحت عمومی در ظهور او با شمشیر است و بداند که می‌تواند حدود را اقامه کند و احکام را اجرا نماید. (مفید، ۱۴۱۴: ج ۴، ۱۲)

در این کلمات شیخ مفید آشکارا، ظهور امام را مشروط به فراهم شدن یاران دانسته است. به اعتقاد وی مردم می‌توانند با تلاش خود و ایجاد صفات و ویژگی‌هایی که در اصحاب امام مهدی علیه السلام لازم است، شرط ظهور امام مهدی علیه السلام را مهیا کنند و تسریع در ظهور را باعث شوند.

وی در جایی دیگر در این باره می‌نویسد:

روزی در مجلس یکی از صاحب‌منصبان حضور داشتم. در آن‌جا درباره امامت سخن به میان آمد و عنان سخن به بحث غیبت کشیده شد. صاحب مجلس گفت: «آیا شیعه از جعفر بن محمد علیه السلام روایت نکرده است که اگر برای امام به تعداد اهل بدر ۳۱۳ مرد فراهم می‌گردید، خروج به شمشیر بر او واجب بود؟» گفتم: آری این حدیث را روایت کرده است. پرسید: «آیا ما یقین نداریم که شیعیان در این زمان بسیارند و چندین برابر اهل بدرند؛ پس چگونه با وجود روایت یادشده، غیبت بر امام رواست؟» گفتم: تعداد شیعه در زمان ما بسیار و چندین برابر اهل بدر است، ولی آن جمعیتی که به تعداد اهل بدرند و اگر فراهم شوند تقیه بر امام روا نیست و ظهور بر او واجب می‌شود، در این زمان فراهم نگردیده و یا آن صفات و شرایط خاص موجود نشده‌اند. (همو: ج ۳، ۱۱)

از این کلام، به روشنی اعتقاد شیخ مفید مبنی بر تأثیرگذاری رفتار انسان‌ها در ظهور فهمیده می‌شود. البته از این روایت و تأیید شیخ بر روایت شدن آن، نمی‌توان چنین استنباط کرد که به نظر او برای ظهور، آمادگی همه شیعیان و یا آمادگی جهانی در سطح بالای آن لازم نیست و با فراهم شدن تعداد یاران یاد شده، امام مهدی علیه السلام می‌تواند حکومتی به گستره جهانی را اداره نماید. بلکه ممکن است مقصود این باشد که اگر امام به تعداد یادشده یاران راستین داشته باشد، آن‌ها با تلاش خود، به تربیت و نیروسازی خواهند پرداخت و بسیاری دیگر را که برای امر حکومت جهانی مورد نیاز است مهیا خواهد کرد؛ همچنان که در دوران معاصر ما، امام خمینی علیه السلام در ابتدا کار خود را با تعداد اندکی از شاگردان خود آغاز کرد و شاگردان او با تلاش‌های خود، دایره یاران امام را مدام گسترش دادند و زمینه‌های انقلاب عظیم او را فراهم کردند.

سیدمرتضی

سیدمرتضی به تأثیرگذاری رفتار مردم در ظهور معتقد بود. وی در پاسخ به پرسش از علت نیاز به امام و در ضمن پاسخ به سؤالاتی که در این باره وجود دارد چنین می نویسد:

آیا نمی بینی که ما می گوئیم خداوند متعال مردم را به اطاعت امام و فرمان برداری از او و بهره مند شدن از او مکلف کرد، در حالی که تمامی این ها در زمان غیبت منتفی است؟ پس با وجود غیبت، باز هم تکلیف ثابت است؛ زیرا ما می توانیم تقیه امام و ترس ایشان را برطرف کنیم. (شریف مرتضی، ۱۴۰۵: ج ۱، ۳۱۲)

سیدمرتضی در این عبارت، تصریح می کند که تکلیف مردم به اطاعت از امام در عصر غیبت، از این جهت بدون اشکال است که مردم می توانند با اقدامات خود، امام را از حالت تقیه و ترس (غیبت) بیرون بیاورند و پس از بیرون آمدن آن حضرت از غیبت، تکالیفی را که در قبال ایشان دارند انجام دهند. بنابراین به نظر سیدمرتضی، مردم در تبدیل غیبت به ظهور، نقش آفرین هستند.

شیخ طوسی

به اعتقاد شیخ طوسی، همچنان که غیبت امام مهدی علیه السلام برآمده از سوء رفتار مردم است، ظهور آن حضرت نیز از تغییر مثبت در رفتار مردم ناشی می شود. وی پس از تقریر قاعده لطف و اثبات ضرورت وجود امام معصوم و ضمیمه کردن این مقدمه که هم اکنون امام معصوم ظاهری وجود ندارد، اثبات می کند که پس آن امام معصومی که قاعده لطف ضرورتش را اثبات می کرد، باید غایب باشد. وی در ادامه به اشکالاتی که به این استدلال گرفته شده پاسخ می دهد و در ضمن پاسخ به یکی از آن اشکالات، چنین می نویسد:

بسط ید امام گرچه برای مکلف حاصل نشده است، این از رفتار خود او نشئت می گیرد و اگر مکلف از امام تمکین می کرد، امام آشکار می شد و بسط ید پیدا می کرد و لطفش حاصل می شد؛ در نتیجه تکلیف مکلف قبیح نبود؛ زیرا حجت علیه اوست و نه به نفع او. (طوسی، ۱۴۱۱: ۷)

شیخ طوسی در این عبارت، بر این نکته تصریح کرده که رفتار مردم باعث محرومیت آن ها از حضور امام و بسط ید اوست و اگر انسان ها در رفتار خود تجدید نظر کنند و زمینه های بسط ید امام را فراهم نمایند، آن حضرت ظهور می کنند و مردم از منافع ظهور امام برخوردار می شوند.



امام خمینی علیه السلام

امام خمینی علیه السلام به نظریه زمینه سازی و تأثیر رفتار مردم در ظهور معتقد است. ایشان در مواضع متعددی از سخنان خود، به این مسئله تصریح کرده است. برای نمونه می گوید:

... ما بتوانیم جلوی ظلم را بگیریم، باید بگیریم؛ تکلیفمان است. ضرورت اسلام و قرآن، تکلیف ما کرده است که باید برویم همه کار را بکنیم. اما نمی توانیم بکنیم؛ چون نمی توانیم بکنیم، باید او بیاید تا بکند. اما ما باید فراهم کنیم کار را. فراهم کردن اسباب این است که کار را نزدیک بکنیم، کار را همچو بکنیم که مهیا بشود عالم برای آمدن حضرت - سلام الله علیه - . (خمینی، ۱۳۷۱: ج ۲۱، ۱۶ - ۱۷)

انتظار فرج، انتظار قدرت اسلام است و ما باید کوشش کنیم تا قدرت اسلام در عالم تحقق پیدا بکند و مقدمات ظهور - ان شاء الله - تهیه بشود. (همو: ج ۸، ۳۷۴)

به نظر امام خمینی علیه السلام، انتشار اسلام در جهان از زمینه های ظهور امام مهدی علیه السلام است و این مهم باید با همت متفکران مؤمن و در سایه تلاش آن ها انجام پذیرد:

سعی کنید مطالعه کنید که در خطبه های تان چه می خواهید بگویید. امیدوارم اسلام به دست شما منتشر شود تا مقدمه ای شود برای ظهور حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - . (همو: ج ۱۶، ۲۶۱)

و بلکه امام خمینی علیه السلام اساساً انقلاب اسلامی را مقدمه ظهور امام مهدی علیه السلام می دانست:

ما ... با صدور انقلابمان که در حقیقت صدور اسلام راستین و بیان احکام محمدی - صلی الله علیه و آله - است، به سیطره و سلطه و ظلم جهان خواران خاتمه می دهیم و به یاری خدا، راه را برای ظهور منجی مصلح و کل و امامت مطلق حق امام زمان - ارواحنا فداه - هموار می کنیم. (همو: ج ۲۰، ۳۴۵)

شهید مطهری

وی پس از توضیح این که یکی از عناصر اساسی اندیشه مهدویت، عنصر نفی و ضد تسلیم است چنین می نویسد:

از مطلب بالا یک نکته دیگر روشن می شود و آن رسالت و وظیفه مردم است. درست است که عدل جهانی مانند نیروی حیاتی است و جنبه ماورایی دارد، ولی تا موانع رفع نشود، حیات تجلی نمی کند. پس وظیفه مردم است مبارزه با موانع برای تسریع ظهور عدل مطلق. به عبارت دیگر، تا مردم کمال جو و عدل مطلق طلب نباشند، آن هم طلبی صادق و توأم با تلاش، به آن هدف عالی ماورایی نمی رسند. (مطهری، ۱۳۸۵: ج ۹، ۳۸۱)

شهید صدر

از دیگر شخصیت‌های معاصری که از تأثیرگذاری عوامل انسانی در ظهور سخن گفته‌اند، متفکر شهید آیت‌الله سید محمد باقر صدر است. وی پس از توضیح این مطلب که ظهور امام مهدی علیه السلام از آن جهت که یک دگرگونی اجتماعی است، به فضای مناسب و اوضاع بیرونی وابسته است، چنین می‌نویسد:

برای اجرای چنین تحول بزرگی، تنها وجود رهبر صالح کافی نیست؛ وگرنه در همان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله این شرط وجود داشت؛ پس این تحول بزرگ، فضای مناسب جهانی می‌طلبد که همه زمینه‌ها خارجی لازم برای انقلاب عمومی در آن وجود داشته باشد. عامل اساسی در ایجاد این فضای مناسب و پذیرش پیام عدالت از طرف مردم، همانا احساس پوکی و پوچی است که انسان متمدن آن روز خواهد کرد و منشأ این احساس، تجربه‌های مختلف بشری از تمدن است؛ تمدنی که جنبه‌های منفی آن پشت او را خم می‌کند و به آن جا می‌رسد که می‌فهمد شدیداً به کمک نیاز دارد و از عمق جان، توجه خود را به عالم غیب یا منبعی مجهول معطوف می‌دارد.

(صدر، ۱۴۱۷: ۱۱۸)

نقش انسان‌ها در ظهور از منظر عقل و نقل

دومین پرسش این بود که آیا عملکرد انسان‌ها در ظهور امام مهدی علیه السلام تأثیرگذار است و باعث تعجیل و یا تأخیر آن می‌شود؟ اکنون به پاسخ این پرسش از منظر ادله عقلی و نقلی می‌پردازیم. به نظر می‌رسد که پاسخ مثبت باشد و بر این مطلب، هم بتوان دلیل عقلی اقامه کرد و هم از ادله نقلی بهره گرفت. در ادامه به پاسخ این مسئله از دو منظر یادشده می‌پردازیم و هم خاص امام مهدی علیه السلام دلیل می‌آوریم و هم روایاتی که در صدد اثبات ضابطه‌ای کلی برای همه امامان معصوم علیهم السلام هستند.

۱. نقش انسان‌ها در ظهور از منظر عقل

در بخش‌های آینده، تفصیل برهان عقلی مبنی بر تأثیرگذاری رفتار انسان‌ها در ظهور اقامه خواهد شد، اما در این جا برای آشنایی اجمالی به آن اشاره‌ای می‌شود: از نظر عقلی عامل ظهور، یا خداوند است یا غیر خداوند. در فرض دوم، عامل یا غیرمردمند و یا مردم و در فرض اخیر، عامل یا امام است و یا غیر امام. حصر یادشده از آن جا که دوران میان نفی و اثبات دارد، حصر عقلی است و چیزی خارج از آن مفروض نیست. از میان فروض یادشده، فرض دوم که عاملی غیر از خدا و امام و مردم در ظهور تأثیرگذار باشد، باطل است که توضیح آن خواهد آمد.



از میان سه فرض باقی مانده، منعی از ناحیه خداوند و امام نسبت به ظهور نمی تواند وجود داشته باشد؛ زیرا بی شک ظهور هم مطلوب خداوند است و هم مطلوب امام. بنابراین اگر مانعی برای ظهور دیده می شود، نقصی است که در انسان ها وجود دارد و با پیر شدن این خلأ، امام یقیناً ظهور خواهد فرمود. به تعبیر دیگر، فاعلیت خداوند و امام نسبت به ظهور تام است و جای فاعلیت عوامل انسانی خالی است که با شکل گیری آن، اراده الهی به ظهور تحقق خواهد گرفت.

استدلال یاد شده به روشنی تأثیرگذاری انسان ها در ظهور را ثابت می کند. این گفته را با این بیان نیز می توان تأیید کرد که فرض می کنیم همه انسان ها، با تغییر وضعیت خود، به انسان هایی مؤمن و صالح تبدیل شوند که به تمامی اصول اخلاقی و ضوابط دینی اهتمام کامل دارند و به امام مهدی علیه السلام معرفت کامل و عمیق می یابند و مشتاق ظهور آن حضرت می گردند و تمام لوازم مورد نیاز برای بسط ید امام را فراهم می کنند. حال پرسش این است که آیا با تحقق چنین وضعیتی، باز هم امام در پس پرده غیبت خواهد ماند و آیا منکران تأثیرگذاری عملکرد انسان ها در ظهور، می توانند ادعا کنند با وجود این باز هم امکان ادامه یافتن غیبت امام وجود دارد؟ بی تردید خیر؛ زیرا غیبت امام در این فرض فاقد توجیه عقلانی و غیرحکیمانه است. بنابراین رفتار مردم در تحقق ظهور تأثیرگذار است. البته مقصود ما از استدلال یاد شده، اثبات اصل تأثیرگذاری عملکرد انسان ها در ظهور است و در این جا، در صدد بیان این مطلب نیستیم که برای ظهور امام مهدی علیه السلام چه بخشی از انسان ها باید مهیا باشند و این آمادگی در چه سطحی باید باشد. استدلال یاد شده، توانایی اثبات اصل تأثیرگذاری عملکرد انسان ها در ظهور را دارد.

۲. نقش انسان ها در ظهور از منظر نقل

برای اثبات تأثیرگذاری عملکرد انسان ها در ظهور، به حجم وسیعی از روایات می توان استناد جست که آن ها را به دو دسته تقسیم می کنیم:

الف، روایات خاص

- این دسته روایات، مخصوص امام مهدی علیه السلام است؛ از جمله:
۱. امام مهدی علیه السلام در توقیع خود به شیخ مفید چنین می فرماید:

... اگر شیعیان ما - که خداوند آنان را بر اطاعتش توفیق عنایت فرماید - در وفای به عهده که بر عهده آنان است، یک دل می شدند، میمنت ملاقات با ما از آنان به تأخیر نمی افتاد و سعادت دیدار ما زودتر نصیبشان می گشت؛ دیداری بر مبنای شناختی

راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما... (طبرسی، ۱۳۶۸: ج ۲، ۳۲۵)

در این توقیع، به صراحت آمده است که اگر شیعیان در وفای به عهدی که بر عهده دارند، با یکدیگر همدل می‌شدند، ظهور آن حضرت به تأخیر نمی‌افتاد. بنابراین، عملکرد مردم در تحقق ظهور تأثیرگذار است. همچنین عبارت «علی اجتماع من القلوب» احتمال ناظر بودن این توقیع شریف به بحث ملاقات را نفی می‌کند؛ زیرا اگر این توقیع، به بحث ملاقات و بیان ضابطه‌ای برای تشریف به محضر مبارک آن حضرت در عصر غیبت ناظر بود، وجهی برای تأکید بر اجتماع قلوب نبود؛ چون عنصر اجتماع قلوب طبیعتاً برای امری مورد نیاز است که به شکل جمعی می‌خواهد تحقق یابد، در حالی که تشریف به محضر مبارک امام، امری کاملاً فردی به شمار می‌رود و مشروط بودن تحقق این امر فردی به اجتماع قلوب، فاقد توجیه منطقی است.

۲. پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید:

گروهی از مشرق زمین خروج می‌کنند، پس زمینه‌ها را برای مهدی فراهم می‌سازند،

یعنی زمینه‌های حکومتش را. (قزوینی، بی‌تا: ج ۲، ۱۳۶۸)

این روایت را نیز در زمره روایاتی می‌توان محسوب کرد که بر تأثیر عملکرد انسان‌ها در ظهور دلالت دارند؛ زیرا اساساً توطئه، به معنای تمهید و تسهیل است؛ یعنی مقدمات چیزی را فراهم کردن و تحقق آن را آسان نمودن. بنابراین به دلالت این روایت، گروهی که از مشرق خروج می‌کنند، نقش تسهیل‌کننده و تهیه‌کننده مقدمات ظهور را بر عهده دارند. بی‌تردید هنگامی که پدیده‌ای نقش تسهیل‌کننده تحقق امری را دارد، با تحقق آن، امر مورد نظر به شکل آسان‌تری تحقق می‌یابد و این یعنی همان مؤثر بودن.

ب) روایات عام

۱. امام باقر علی‌ه السلام می‌فرماید:

إذا اجتمع للإمام عدة أهل بدر ثلاثمائة وثلاثة عشر، وجب عليه القيام والتغيير؛

(مغربی، ۱۳۸۳: ج ۱، ۳۴۲)

اگر برای امام به تعداد اهل بدر ۳۱۳ مرد فراهم شود، قیام و تغییر بر او واجب است.

۲. امام صادق علی‌ه السلام می‌فرماید:

أنه لو اجتمع للإمام عدة أهل بدر ثلاثمائة وبضعة عشر رجلاً لوجب عليه الخروج

بالسيف. (مفید، ۱۴۱۴: ج ۳، ۱۱)

درباره این روایت تذکر چند نکته ضروری است:

۱-۲. همچنان‌که پیش از این گذشت، این حدیث را شیخ مفید در کتاب خود روایت کرده

است. به گفته وی در مجلسی، پرسش گری از شیخ می پرسد: «مگر شیعه از جعفر بن محمد روایت نکرده که اگر برای امام به تعداد اهل بدر ۳۱۳ مرد فراهم شده بود خروج به شمشیر بر او واجب بود؟» شیخ پاسخ می دهد: «بله.» پرسش گر می پرسد: «پس چرا امام مهدی علیه السلام ظهور نمی کند با این که تعداد شیعیان در زمان ما چندین برابر اهل بدر است؟» و شیخ چنین پاسخ می دهد: «گرچه تعداد شیعیان در زمان ما چندین برابر اهل بدر است، اما آن شرایطی را که باید داشته باشند، ندارند.» بنابراین هم طبق برداشت پرسش گر و هم به اعتقاد شیخ مفید، آنچه در این روایت آمده، یک ضابطه کلی است که امام مهدی علیه السلام را هم شامل می شود. این برداشت می تواند به این دلیل باشد که گرچه به گفته ادبا «لو» ادات شرط برای زمان گذشته است، این ضابطه یک قاعده کلی استثنای پذیر نیست و موارد متعددی وجود دارد که «لو» برای زمان آینده نیز به کار رفته است؛ مانند آیه کریمه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء: ۲۲). بی شک مقصود این آیه این نیست که اگر در گذشته در آسمان ها و زمین بیش از یک خدا بود، زمین و آسمان فاسد می شدند، ولی اگر در آینده چند خدا باشد موجب فساد نمی شود؛ بلکه به یقین این آیه در صدد دادن یک حکم کلی برای همه زمان هاست. البته شاید ادعا شود در این جا قرینه عقلی وجود دارد و همین قرینه، باعث می شود که استعمال «لو» برای فراتر از زمان ماضی را بپذیریم. ولی به هر صورت، اصل این مطلب که گاهی «لو» برای فراتر از زمان ماضی نیز به کار می رود اثبات می شود. در مورد روایت مورد بحث ما نیز می توان ادعا کرد که این قرینه وجود دارد. قرینه یاد شده هم می تواند روایت پیشین باشد که با ادات «اذا» مشروط بودن قیام امام به فراهم شدن یاران را به زمان های آینده نیز سرایت می دهد و هم می توان مجموعه روایاتی را که از همراه شدن ۳۱۳ نفر با امام مهدی علیه السلام در ابتدای ظهور سخن گفته اند (صدوق، ۱۳۶۳: ۳۷۷، ۶۵۴ و ۶۷۲؛ طوسی، ۱۴۱۱: ۴۷۷) قرینه گرفت؛ زیرا این مجموعه روایات، گرچه از مشروط بودن ظهور امام به فراهم شدن این تعداد سخن نگفته اند، اما همراهی این تعداد خاص با امام در آغاز حرکت آن حضرت و تأکید روایات بر این مطلب، نمی تواند اتفاقی باشد. بنابراین روایات، به همان قاعده کلی ناظر است که امام با فراهم شدن این تعداد، باید حرکت خود را آغاز نماید. به تعبیر دیگر، اگر میان فراهم شدن ۳۱۳ یاور و ظهور امام مهدی علیه السلام هیچ نسبتی وجود ندارد و حرکت جهانی امام مهدی علیه السلام به فراهم شدن این تعداد یاور مشروط نیست، تأکید بر همراهی این تعداد از انسان های مؤمن با امام مهدی علیه السلام در ابتدای ظهور وجهی ندارد و این خود بهترین قرینه بر این مطلب است که آن روایتی که از وجوب اقدام امام در صورت وجود یاران سخن می گفت گرچه زمانش گذشته

بود، منحصر در زمان گذشته نیست و به یک ضابطه کلی برای همه ائمه و از جمله امام مهدی علیه السلام ناظر است.

۲-۲. بر خلاف تصور برخی از نویسندگان که گمان کرده‌اند جمله «لوجب علیه الخروج بالسيف» کلام شیخ مفید است (بنی هاشمی، ۱۳۸۴: ۲۶۰)، با دقت در متن روشن می‌شود که جمله یادشده ادامه فرمایش امام صادق علیه السلام است و تأیید شیخ مفید نیز قرینه گویایی بر صحت این انتساب محسوب می‌شود. به تعبیر دیگر، آن چه پرسش‌گزار آن سؤال کرده، متن فرمایش امام صادق علیه السلام است، نه برداشت شخصی از روایات.

۳-۲. بر اساس دلالت «لو» که حرف شرط است، این روایت بر وجود تلازم میان وجود یاور و خروج امام دلالت دارد. بنابراین، عملکرد مردم در تحقق ظهور تأثیرگذار است و لو به صورت جزء العلة.

۴-۲. توجه به این معنا نیز ضرورت دارد که دلالت «لو» بر امتناع مشروط به دلیل امتناع شرط که البته مطلب درستی است، غیر از عدم وجود تلازم میان شرط و مشروط است. به تعبیر روشن‌تر، درست است که «لو» جایی به کار می‌رود که مشروط به دلیل امتناع شرط ممتنع است، این مطلب نفی‌کننده وجود تلازم میان شرط و مشروط نیست؛ همچنان که در آیه شریفه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» به دلیل امتناع وجود شریکی برای خداوند، فساد آسمان و زمین هم ممتنع است؛ اما این به معنای عدم وجود تلازم میان تعدد اله و وجود فساد نیست؛ به گونه‌ای که اگر بر فرض محال، تعدد اله صورت می‌گرفت، زمین و آسمان فاسد نمی‌شد. بنابراین از فقدان وجود یاور در گذشته و در نتیجه تحقق نیافتن ظهور، فقدان تلازم میان وجود یاور و ظهور را نمی‌توان استنباط کرد. بنابراین وجود یاور در ظهور تأثیرگذار است.

۳. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

چون زمان رحلت یوسف شد، شیعیان و خاندانش را جمع کرد، پس حمد و ثنای الهی به جا آورد و و سختی‌هایی را که در آینده برایشان اتفاق می‌افتد و طی آن مردان کشته می‌شوند و شکم زنان باردار دریده می‌گردد و کودکان سر بریده می‌شوند، برایشان بازگو کرد و این که این امر ادامه دارد تا این که خداوند، حق را در قائم از نسل لاوی بن یعقوب آشکار می‌کند و او مردی است سبزه‌رو و بلندقامت و سایر صفاتش را برای آنان بازگو کرد. بنی اسرائیل این سخن یوسف را آویزه گوش کردند و پس از آن، غیبت و سختی بر بنی اسرائیل آغاز شد، در حالی که آنان چهارصد سال منتظر قیام قائم بودند تا این که به آنان بشارت تولد او داده شد و نشانه‌های ظهورش را مشاهده کردند و سختی‌هایشان شدت گرفت و ... و فقیه‌ای که با سخنانش آرامش می‌یافتند،

تحت تعقیب قرار گرفت و پنهان شد. بنی اسرائیل برایش پیام فرستادند که ما در سختی ها با سخن تو آرامش می یافتیم. او در صحرایی با آنان ملاقات کرد و بر زمین نشست و برایشان از قائل و صفاتش و نزدیک شدن امرش سخن گفت و آن شب، مهتابی بود. در حالی که آنان در گفت و گو بودند به ناگاه موسی بر آنان وارد شد و او در آن زمان جوان بود و از خانه فرعون برای تفریح بیرون آمده بود. او از همراهانش جدا شد و به سوی آنان آمد، در حالی که سوار بر استری بود و... چون آن فقیه او را دید، با صفاتش او را شناخت. پس به سوی او رفت و خود را بر پاهای او انداخت و آن ها را بوسید و گفت: «سپاس خدای را که مرا نمیراند تا این که تو را به من نمایاند.» چون شیعیان این واقعه را مشاهده کردند، فهمیدند که او همان صاحبشان است؛ پس به شکرانه خداوند به زمین افتادند و موسی چیزی بیش از این نگفت «که امید دارم خداوند در گشایش کارتان تعجیل کند» و سپس غایب شد و به شهر مدین رفت و نزد شعیب تا مدتی اقامت گزید. پس غیبت دوم بر آنان از غیبت نخست سخت تر بود و آن پنجاه و چند سال بود و مشکلات بر آنان شدت گرفت و آن فقیه پنهان شد. پس برایش پیغام فرستادند که ما بر مخفی شدن تو نمی توانیم صبر کنیم. او به صحرایی رفت و آنان را نزد خود خواند و آنان را دل داری داد و به آنان گفت که خداوند به او وحی فرستاده است که پس از چهل سال، فرج را بر آنان فروخواهد فرستاد. آنان همگی گفتند: «حمد مخصوص خداوند است.» پس خداوند بلندمرتبه به او وحی فرستاد که «به آنان بگو: من به خاطر این که گفتید حمد مخصوص خداست، فرج شما را پس از گذشت سی سال قرار دادم.» آنان گفتند: «هر نعمتی از خداست.» خداوند به او وحی کرد که «به آنان بگو: من فرج را به بیست سال کاهش دادم.» و آنان گفتند: «خیر جز از ناحیه خداوند نیست.» خداوند به او وحی کرد که «به آنان بگو: من آن را به ده سال کاهش دادم.» آنان گفتند: «بدی را جز خداوند باز نمی گرداند.» خداوند به او وحی کرد که «به آنان بگو: از جای خود تکان نخورند که من به فرج شما اذن دادم.» پس در حالی که آنان بدین حال بودند، موسی در حالی که بر الاغی سوار بود، آشکار شد و فقیه خواست که شیعیان او را بشناسند و موسی نزدیک شد و نزد آنان ایستاد و بر آنان سلام کرد. فقیه از او پرسید: «نامت چیست؟» گفت: «موسی.» پرسید: «پسر که؟» گفت: «پسر عمران.» پرسید: «عمران پسر کیست؟» گفت: «پسر قاهت پسر لاوی پسر یعقوب.» پرسید: «برای چه آمده ای؟» گفت: «به پیامبری از سوی خداوند بلندمرتبه آمده ام.» پس فقیه به سوی او رفت و دستش را بوسید. سپس میان آنان نشست و دل داری شان داد و فرمان خود را به آنان ابلاغ کرد و آنان را متفرق ساخت. پس میان این زمان و فرجشان به غرق شدن فرعون، چهل

روایت یادشده، گرچه درباره قوم بنی اسرائیل و تأثیر عملکرد آن‌ها در جلو افتادن ظهور موسی است، با ضمیمه کردن یک مقدمه از آن، می‌توان حکمی کلی مربوط به همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها استنتاج کرد. مقدمهٔ یادشده این است که تدابیری که خداوند متعال دربارهٔ جوامع انسانی اعمال می‌فرماید، بر اساس قوانین و به تعبیر قرآن، طبق سنت‌هایی است که خداوند متعال آن‌ها را مقرر فرموده؛ سنت‌هایی که تبدیل و تغییری در آن نمی‌رود و اساساً دلیل توجه خاص قرآن کریم به مباحث تاریخی و تأکید بر ماجراهای اقوام پیشین، همین نکته است که سرنوشت اقوام گذشته، خوب یا بد، بر اساس سنت‌های الهی است و تکرار وضعیت اقوام گذشته، ما را دچار سرنوشتی مشابه سرنوشت آن‌ها خواهد کرد. بنابراین اگر روایت یادشده بر تأثیر عملکرد مردم در ظهور موسی علیه السلام دلالت دارد، از آن می‌توان چنین استنباط کرد که ارادهٔ الهی بر تحقق ظهور پس از عکس‌العمل یادشده از سوی قوم بنی اسرائیل، اراده‌ای مخصوص زمان گذشته و قوم بنی اسرائیل نبوده، بلکه این اراده، بر اساس سنتی بوده که خداوند جوامع انسانی را بر اساس آن اداره می‌کند و اساساً مقصود پیشوایان معصوم در نقل این ماجرای تاریخی را صرفاً داستان‌سرایی نمی‌توان دانست. بی‌شک آنان با نقل این‌گونه ماجراها، دنبال هدفی بوده‌اند و آن هدف، درس آموختن و توجه به این معناست که آن‌چه بر اقوام گذشته جاری شده، برای ما و آیندگان نیز اتفاق خواهد افتاد.

۴. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

أَمَّا الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ
مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُّوا عَلَى كِبَظَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا
عَلَى غَارِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسٍ أَوَّلَهَا؛ (شریف رضی، ۱۳۷۰: ۵۰)

آگاه باشید! سوگند به آن‌که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر به خاطر حضور حاضران و اتمام حجت بر من به خاطر وجود یار و یاور نبود و نیز به خاطر عهد و پیمانی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمدیده سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را به پشتش می‌افکندم و آخرینش را به همان جام اولینش سیراب می‌کردم.

در این روایت، گرچه عبارت «لولا حضور الحاضر» تعبیری که دلالت بر عمومیت آن نسبت به همهٔ پیشوایان معصوم باشد، ابتدا نیامده و از این رو اثبات عمومیت آن به دلیل نیاز دارد، در عبارت بعدی، واژه «العلماء» وجود دارد که به روشنی از آن عمومیت استفاده می‌شود. الف و

لام این واژه، استغراق است و بر عمومیت حکم مذکور دلالت می نماید. مقصود امام از علما - چه امامان معصوم باشند و چه دانشمندان که مصداق اکمل و اتم آن امامان معصوم هستند - عموم آن امام مهدی علیه السلام را نیز شامل می شود. بنابراین به گواهی این روایت، خداوند از دانشمندان تعهد گرفته است که بر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم سکوت نکنند. روشن است که مقصود امام علی علیه السلام از سکوت نکردن بر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم، صرفاً نهی منکر زبانی و امثال آن نیست؛ زیرا آن حضرت این فرمایش را در توضیح چرایی پذیرش زمامداری حکومت اسلامی و ولایت بر مسلمانان فرموده اند. بنابراین مقصود آن حضرت از این تعبیر، قیام به امر حکومت و اقامه این فریضه الهی در سایه حکومت اسلامی و در گستره جامعه اسلامی است و به گواهی این روایت، نه تنها بر امام علی علیه السلام بلکه بر تمامی پیشوایان معصوم و از جمله امام مهدی علیه السلام فرض است که با فراهم شدن یاور، بر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم سکوت نکنند و با تشکیل دولت اسلامی به اقامه این فریضه دینی بپردازند.

دسته دیگری از روایات که بر تأثیر رفتار مردم در ظهور دلالت دارند، روایات باب دعا هستند. در این دسته، برخی از روایات ناظر به ظهورند و برخی دیگر به صورت کلی، از تأثیر دعای انسان ها در برطرف شدن بلاها و مصیبت ها سخن می گویند و عموم آن، غیبت آن حضرت را نیز شامل می گردند که بزرگ ترین بلا و مصیبت بشریت است، از جمله:

۵. فضل بن ابی قراره از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند:

خداوند به ابراهیم وحی فرستاد که به زودی برای تو فرزندی متولد می شود؛ ابراهیم این مطلب را به ساره اطلاع داد. ساره گفت: «آیا من فرزند به دنیا می آورم در حالی که پیر هستم؟» پس خداوند به ابراهیم وحی فرستاد که او به زودی فرزندان خواهد شد و فرزندانش به خاطر این که او کلام مراد کرد، چهارصد سال عذاب می شوند. وقتی عذاب بنی اسرائیل طولانی شد، به درگاه خداوند چهل روز ضجه زدند و گریه کردند. پس خداوند به موسی و هارون وحی فرستاد که آن ها را از فرعون خلاصی می دهد و ۱۷۰ سال عذاب را از آنان کم کرد. شما هم همین طور هستید؛ اگر این کار را انجام داده بودید، خداوند در کار ما گشایش ایجاد کرده بود، اما اگر چنین نکنید، امر به منتهای خودش می رسد. (عیاشی، بی تا: ج ۲، ۱۵۴)

درباره این روایت، باید به چند نکته توجه نمود:

۱-۵. تعبیر امام در این روایت «لفرج الله عنا» است و این تعبیری عام به شمار می آید و اختصاصی به امام صادق علیه السلام ندارد.

۵-۲. گرچه عبارت «لو فعلتم لفرج الله عنا» به دلیل حرف «لو» برای زمان گذشته است و از این رو امامان پس از امام صادق (ع) را شامل نمی‌شود، در این روایت قرینه‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد امام صادق (ع) در مقام بیان یک ضابطه کلی برای همه ائمه بوده است. قرینه یاد شده عبارت «فاما اذا لم تكونوا فان الامر ينتهي الى منتهاه» است؛ یعنی اگر در آینده شما هم آن شرایط را ایجاد نکنید، امر به منتهای خودش خواهد رسید. این عبارت که اگر شما هم به درگاه الهی تضرع کرده بودید خداوند فرج ما را رسانده بود، تنها به گذشته مربوط نبوده، بلکه یک ضابطه کلی است، وگرنه متفرع کردن مسئله آینده بر قاعده‌ای که به گذشته مربوط بوده، بدون توجیه است.

به تعبیر دیگر، از تفریع امام چنین استفاده می‌شود که عبارت «هكذا انتم لو فعلتم لفرج الله عنا»، به یک سنت الهی ناظر است که بر اساس آن، فرج - چه در مقیاس بزرگ و چه در مقیاس کوچک - در صورت خواست مردم و اقدام آن‌ها شکل خواهد گرفت.

۵-۳. ظاهراً مقصود از تعبیر «فان الامر ينتهي الى منتهاه»، این است که نزد خداوند سبحان، زمانی برای فرج مقرر شده، در عین حال اراده خداوند بر این تعلق گرفته که اگر شیعیان به درگاه الهی تضرع و التجا کنند، فرج از زمان مقررش جلو بیفتد. بنابراین دعا در این زمینه تأثیرگذار است.

امام موسی بن جعفر (ع) فرمود:

هیچ بلایی بر بنده مؤمنی نازل نمی‌شود که خداوند پس از آن به او دعا را الهام کرده باشد، مگر این که برطرف شدن آن بلا سریع خواهد بود و هیچ بلایی بر بنده مؤمنی نازل نمی‌شود که از دعا سرباز زند، مگر این که آن بلا طولانی خواهد بود؛ پس وقتی بلا بر شما نازل شد، بر شما باد به دعا و تضرع به درگاه الهی! (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۲، ۴۷۱)

و در جایی دیگر چنین می‌فرماید:

بر شما باد به دعا! زیرا دعا برای خداست و درخواست از او بلا را برمی‌گرداند، در حالی که آن بلا مقدر شده و قضای الهی به آن تعلق گرفته و جز امضای آن باقی نمانده است؛ پس چون به درگاه الهی دعا شود و از او درخواست گردد، آن را برمی‌گرداند، برگرداندنی. (همو: ۴۷۰)

امام صادق (ع) نیز می‌فرماید:

آیا بلای طولانی مدت را از بلای کوتاه بازمی‌شناسید؟ وقتی به یکی از شما هنگام بلا دعا الهام شد، بدانید که بلا کوتاه مدت خواهد بود. (همو: ۴۷۱)

کیفیت رابطه ظهور با زمینه هایش

در مورد مباحث پیش گفته، پرسش‌های متعددی را می‌توان طرح کرد که پاسخ به آن‌ها، می‌تواند باعث ایجاد تصویر روشن‌تری از مباحث یادشده گردد؛ از جمله:

پرسش اول

آیا اعتقاد به نقش داشتن انسان‌ها در ظهور، لزوماً به این معناست که این رابطه علی و معلولی است؟

پاسخ: رابطه علی اگر به معنای نفی اراده الهی باشد، بی‌شک پذیرفتنی نیست، اما معتقدان به این رابطه، درصدد نفی اراده الهی نیستند، بلکه مقصود این است که همچنان که خداوند در عالم طبیعت میان پاره‌ای از پدیده‌ها رابطه علی قرار داده، مثلاً آتش را علت حرارت قرار داده و علت آتش برای حرارت به معنای استقلال آتش در ایجاد حرارت نیست، بلکه همچنان که اصل وجود آتش و حرارت مخلوق خداوند است، رابطه علی میان آن دو نیز به اراده الهی است، پدیده‌های اجتماعی نیز در میان خود و نیز با بیرون از خود، روابط علی و معلولی دارند که از آن‌ها گاه با عنوان سنت‌های الهی یاد می‌شود. البته رابطه علی پدیده‌های اجتماعی، همچون پدیده‌های طبیعی، مخلوق و مسخر اراده الهی است؛ بنابراین معتقدان به تأثیرگذاری عملکرد انسان‌ها در ظهور، بر این باورند که این تأثیرگذاری بر اساس اراده الهی است. سید محمد صدر که رابطه شرایط ظهور با ظهور را رابطه علی و معلولی می‌داند (صدر، ۱۴۲۵: ۳۹۷)، در این باره می‌نویسد:

خداوند متعال اراده کرده است که ظهور را منوط به تحقق این شرایط نماید.

(همو: ۳۹۹)

پرسش دوم

آیا مقصود از رابطه علی این است که انسان‌ها علت ظهورند به گونه‌ای که اگر رفتارهای مثبتی از خود بروز دهند، مثلاً قدر نعمت امامت را بدانند و لایق حضور امام باشند، امام ضرورتاً ظهور خواهند کرد و اگر آن رفتارها را انجام ندهند، امام ضرورتاً غایب خواهد شد؛ یعنی بین رفتار انسان‌ها از ناحیه وجود و عدم رابطه علی و معلولی با ظهور و غیبت برقرار است همچنان که با بودن علت، وجود معلول ضروری است و با فقدان آن، عدم معلول ضرورت می‌یابد؟ اگر این‌طور است، چرا در عصر حضور امامان پیشین با این‌که مردم قدر آنان را نمی‌دانستند، باز هم ائمه ظاهر بودند و غایب نشدند؛ یعنی با این‌که علت غیبت وجود داشت، معلول موجود نبود؟ آیا این عبارت، به معنای این نیست که رابطه غیبت و ظهور با رفتار مردم رابطه علی و

معلولی نیست (اشکال نخست)؟ همچنان که اگر رابطه ظهور با رفتار مردم را علی و معلولی دانستیم، باید بپذیریم در صورتی که تغییر مثبت در مردم صورت نپذیرد، ظهور امکان پذیر نخواهد بود. آیا این امر قابل التزام است؛ یعنی می توان ملتزم شد که حتی اگر هیچ گاه در مردم تغییر مثبتی شکل نگیرد ظهور نیز شکل نخواهد گرفت. اگر این طور است مسئله حتمی بودن ظهور را چگونه می توان توضیح داد و تبیین کرد (اشکال دوم)؟

پاسخ: در پاسخ باید ابتدا حدود و ثغور مسئله را درست تبیین نماییم. مسئله ای که در این جا با آن مواجهیم، این است که یک سلسله امامانی داشته ایم که در جامعه به صورت آشکار زندگی می کرده اند، ولی در برهه ای خاص رشته ظهور آن ها قطع شده و این ظهور به غیبت تبدیل گردیده و ما می خواهیم این غیبتی که پس از ظهور رخ داده و نیز ظهوری که پس از غیبت رخ می دهد را تحلیل کنیم و چرایی آن را تبیین نماییم و در مقام حل این مسئله، مدعی هستیم که مردم در تحقق این ظهور پس از غیبت نقش دارند، همچنان که در تحقق غیبت پس از ظهور نقش داشتند. حال باید دید اگر بخواهیم این مدعا را ثابت کنیم، محدوده و برد استدلالمان چقدر باید باشد.

مدعیانمان را در قالب چند ضابطه می توانیم بیان کنیم:

۱. تمام نعمت های خداوند به دلیل لیاقت بندگان است.

۲. تمام سلب نعمت ها به دلیل سوء رفتار بندگان است.

۳. همیشه تغییر منفی در بندگان موجب سلب نعمت می شود.

۴. همیشه اعطای نعمت های سلب شده به دلیل تغییر مثبت در بندگان است.

۵. همیشه ایجاد تغییر مثبت در بندگان، موجب وصل شدن نعمت های قطع شده می شود.

حال ما که مدعی هستیم رفتار مردم در تحقق ظهور نقش آفرین است همچنان که رفتار سوء آن ها باعث تحقق غیبت شد، از میان پنج ضابطه یاد شده به کدام یک از آن ها نیاز داریم؟ به تعبیر دیگر، اثبات مدعای ما بر صحت کدام یک از این ضوابط مبتنی است؟ از میان این پنج ضابطه، ضابطه دوم و پنجم می تواند مدعای ما را ثابت کند؛ یعنی اگر بتوانیم ثابت کنیم که تمام سلب نعمت ها به دلیل سوء رفتار انسان هاست، می توانیم نتیجه بگیریم که غیبت امام مهدی علیه السلام نیز از سوء رفتار انسان ها ناشی می گردد. همچنان که اگر بتوانیم ثابت کنیم که همیشه ایجاد تغییر مثبت در بندگان (انجام دادن آن چه بر عهده آنان است) موجب وصل نعمت قطع شده می شود، می توانیم اثبات کنیم که مردم در تحقق ظهور نقش آفرینند و اگر در آن ها تغییر مثبت شکل بگیرد، امام مهدی علیه السلام ظهور خواهد کرد. اما ضابطه اول و سوم و

چهارم درست باشند یا نه که البته اولین و سومین آن‌ها بی‌شک نادرست است، مدعای ما هیچ ابتدایی بر صحت آن‌ها ندارد. تفکیک میان ضابطه‌های پنج‌گانه و توجه به این‌که اثبات نقش‌آفرینی رفتار مردم در ظهور و غیبت، مبتنی بر کدام یک از آن‌هاست، از این نظر ضروری است. برخی گمان کرده‌اند کسانی که معتقد به تأثیر عملکرد مردم در ظهور و غیبت امام مهدی علیه السلام هستند، بر این باورند که خداوند هر نعمتی را بر اساس لیاقت به بندگان عنایت می‌کند (ضابطه اول) و بر اساس این برداشت اشتباه، به تفصیل در نقد آن و اثبات این‌که نعمت‌های خداوند بر اساس لیاقت نیست سخن گفته‌اند (بنی‌هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۹۹) و یا گمان کرده‌اند که اثبات صحت نقش‌آفرینی مردم در ظهور و غیبت، بر این ضابطه کلی مبتنی است که همیشه تغییر منفی در بندگان موجب سلب نعمت می‌شود (همو: ۱۹۸) (ضابطه سوم)؛ لذا سعی بلیغی در اثبات این موضوع کرده‌اند که همیشه کفران نعمت موجب سلب نعمت نمی‌شود، در حالی که با توضیحات یادشده، روشن شد که اساساً اثبات تأثیرگذاری رفتار مردم در غیبت و ظهور، بر چنین ضابطه‌ای مبتنی نیست.

پس از بیان ضوابط پنج‌گانه پیش‌گفته و توضیح ارتباط آن‌ها با مدعای موردنظر، به پرسش نخست برمی‌گردیم که آیا رابطه ظهور و غیبت با رفتار مردم رابطه علی و معلولی است؟ پاسخ این است که ادعای ما بیش از این نیست که غیبت امام مهدی علیه السلام بی‌شک معلول سوءرفتار مردم است و از سوی دیگر با ایجاد تغییر مثبت در مردم، بی‌تردید امام ظهور خواهد فرمود. بنابراین، اگر مقصود از رابطه علی و معلولی بین ظهور و غیبت از یک سو و رفتار مردم از سوی دیگر این باشد که با سوءرفتار مردم غیبت ضرورت خواهد یافت همچنان‌که با فقدان آن ظهور ضروری خواهد بود و نیز با حسن رفتار مردم ظهور هم ضروری می‌شود، همچنان‌که با فقدان آن، غیبت ضروری خواهد بود، چنین ارتباطی را نمی‌پذیریم؛ زیرا بازگشت این‌که با سوءرفتار مردم غیبت ضرورت خواهد یافت، به ضابطه سوم است (همیشه تغییر منفی در بندگان موجب سلب نعمت می‌شود) و گذشت که ما این ضابطه را قبول نداریم و توضیح داده شد که اساساً اثبات تأثیرگذاری رفتار مردم در غیبت و ظهور، نیازی به صحت این ضابطه ندارد.

پاسخ اشکال نخست: با توضیحات پیش‌گفته، پاسخ اشکال نخست نیز روشن می‌شود؛ زیرا این اشکال که اگر سوءرفتار مردم، علت غیبت است، پس چرا در زمان امامان پیشین سوءرفتار وجود داشت اما غیبت وجود نداشت (همو: ۲۱۳)، از این تصور اشتباه ناشی می‌شود که ما ضابطه سوم را قبول داریم و بلکه رابطه ظهور و غیبت و رفتار مردم را به صورت کلی رابطه علی

و معلولی می‌دانیم؛ در حالی که نه ضابطه سوم را می‌پذیریم و نه علی و معلولی بودن این ارتباط را به صورت کلی. باز تأکید می‌کنیم که اثبات تأثیرگذار بودن رفتار مردم در ظهور و غیبت، نه نیازمند پذیرش ضابطه سوم است و نه نیازمند رابطه علی و معلولی به صورت کلی آن.

پاسخ اشکال دوم: اشکال دوم (در صورتی که در مردم تغییر مثبت صورت نگیرد، ظهور امکان پذیر نیست) نیز همچون اشکال نخست با توضیحات پیش گفته حل می‌شود؛ زیرا اولاً رابطه علی و معلولی را به صورت کلی آن تأیید نکردیم و ثانیاً این اشکال مبتنی بر پذیرش ضابطه چهارم است که طبق آن، وصل شدن نعمت‌های قطع شده تنها در صورت تغییر مثبت در انسان‌ها اتفاق خواهد افتاد، در حالی که این ضابطه مورد نظر ما نیست و اساساً اثبات تأثیرگذاری عملکرد مردم در ظهور و غیبت، بر ضابطه چهارم مبتنی نیست.

اثبات ضابطه دوم و پنجم: اثبات ضابطه دوم چندان دشوار نیست. برای نمونه، به این آیات و روایات می‌توان اشاره کرد:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾؛ (انفال: ۵۳)

این [کیفر] بدان سبب است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر نمی‌دهد، مگر آن‌که آنان آن چه را در دل دارند تغییر دهند.

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾؛ (شوری: ۳۰)

و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دست‌آورد خود شماست، و [خدا] از بسیاری درمی‌گذرد.

امام صادق علیه السلام از قول پدر بزرگوارش می‌فرماید:

قضای حتمی خداوند بر این تعلق گرفته که نعمتی را که به بنده‌ای داده است از او نگیرد، مگر هنگامی که او گناهی مرتکب گردد که به خاطر آن مستحق عقوبت شود.

(کلینی، ۱۳۶۳: ج ۲، ۲۷۳)

آن حضرت در روایت دیگری می‌فرماید:

خداوند نعمتی را که به بنده‌ای عنایت فرموده از او سلب نمی‌کند، مگر این‌که گناهی مرتکب شده و به خاطر آن، مستحق سلب نعمت شود. (همو: ۲۷۴)

برای اثبات ضابطه پنجم، به این تحلیل عقلی می‌توان استناد کرد که وقتی خداوند نعمتی را در اختیار بندگان قرار می‌دهد، معلوم می‌شود مقتضی برای اعطای نعمت از سوی خداوند، موجود بوده و مانعی بر سر راه آن وجود نداشته، نه از ناحیه خداوند و نه از ناحیه

مردم. وقتی این نعمت سلب می‌شود، بر اساس ضابطه دوم این سلب از سوءرفتار مردم ناشی شده است. به تعبیر دیگر، سوءرفتار مردم مانع عمل مقتضی گردیده است؛ وقتی این مانع برطرف شود، از آن جا که از طرف خداوند مقتضی موجود بود، مانعی هم که از ناحیه خداوند وجود نداشت، همچون گذشته مقتضی تأثیر خود را بر جا می‌گذارد و نعمت دوباره جریان خواهد یافت. مطلب پیش گفته، حکمی عقلی است که روایات متعددی بر آن صحه گذارده‌اند؛ از جمله امام باقر علیه السلام از امام علی علیه السلام چنین روایت فرمود:

سوگند به خداوند، هیچ‌گاه قومی که در خُرمی کرامت نعمت‌های دنیوی خداوند بودند و در پرهیزگاری دایم با انجام دادن طاعت خدا و شکر نعمت‌های او زندگی خویش را سپری می‌کردند، نعمت‌ها از کفشان نرفت مگر پس از آن‌که خودشان آن را دگرگون کردند و از اطاعت خداوند روی برتافتند و گناهانی مرتکب شدند و توجهشان اندک شد و مراقبتشان نسبت به خداوند بلندمرتبه را ترک کردند و در شکر نعمت‌های خداوند سستی ورزیدند؛ زیرا خداوند بلندمرتبه، در کتاب محکمش می‌فرماید: «در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند» و «چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد، هیچ برگشتی برای آن نیست و غیر از او حمایت‌گری برای آنان نخواهد بود.» و اگر اهل معصیت و گناه کاران، وقتی از زایل شدن نعمت‌های خدا و فرود آمدن عذاب خدا و دگرگون شدن عافیتش ترسانده می‌شدند، یقین می‌کردند که این‌ها همه از سوی خداوند بلندمرتبه و به سبب عملکرد خود آن‌هاست، پس از آن دست می‌کشیدند و توبه می‌کردند و از سر صدق نیت و با اقرار به گناهان و بدی‌هاشان، به درگاه خداوند بلندمرتبه پناه می‌بردند، خداوند از تمام گناهانشان چشم می‌پوشید و از تمام لغزش‌هایشان درمی‌گذشت و هر نعمتی را که به آن‌ها کرامت کرده بود، برمی‌گرداند؛ سپس هر آن‌چه از مصالح و نعمت‌هایی که به آنان داده بود و از آن‌ها زایل شده بود را به آنان بازمی‌گرداند. (همو: ج ۸، ۲۵۶)

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

امیر مؤمنان در مجلسی به اصحابش چهارصد باب علم از معارفی که برای دین و دنیای مسلمان مناسب است آموخت. آن حضرت فرمود: ... «چون عهدی بستید، به آن وفا کنید؛ زیرا هیچ نعمت و خُرمی زندگی‌ای از کف نرفت، مگر به دلیل گناهانی که انجام دادند. بی‌شک خداوند به بندگان ستم نمی‌کند و اگر آنان وقتی عذاب‌ها برایشان نازل شد و نعمت‌ها از دستشان رفت، با صدق نیت به درگاه الهی استغاثه می‌کردند و سستی نمی‌ورزیدند و اسراف نمی‌کردند، خداوند هر فاسدی را برایشان اصلاح می‌کرد و هر صالحی را به آنان برمی‌گرداند.» (صدوق، ۱۳۶۲: ۶۲۴)

هیشم بن واقد از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌کند:

خداوند بلندمرتبه پیامبری از پیامبرانش را به سوی قومش فرستاد و به او وحی کرد که به قومت بگو: همانا هیچ اهل آبادی و مردمی نیستند که اهل اطاعت من باشند و به آنان آسایشی برسد و سپس از آن چه محبوب من است به آن چه موردپسند من نیست دگرگون شوند، مگر این که وضعیت آنان را از آن چه دوست دارند به آن چه نمی‌پسندند، دگرگون می‌کنم و هیچ اهل آبادی و خانه‌ای نیست که مرتکب معصیت شوند و به آنان بدی برسد و سپس از آن چه ناپسند من است به آن چه محبوب من است دگرگون شوند، مگر این که وضعیت آنان را از آن چه دوست ندارند به آن چه می‌پسندند، دگرگون می‌کنم. به آنان بگو: همانا رحمت من بر غضبم پیشی گرفته است، پس از رحمت من ناامید نشوید... (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۲، ۲۴۷)

روایات یادشده تصریح کرده‌اند که سوءرفتار انسان‌ها، باعث قطع نعمت‌های الهی می‌شود. وقتی انسان‌ها گذشته خود را جبران کنند و به صلاح روی آورند، نعمت‌های قطع شده همچون گذشته برایشان جریان خواهد یافت.

توجه به این نکته ضروری است که این دیدگاه ناظر به ضرورت جریان فیض ابتدایی الهی نیست - تا اگر کسی به اشتباه مدعی شد فضل و جود و کرم و لطف بر خداوند واجب نیست (بنی‌هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۸۴) استدلال ما خدشه بردارد - بلکه به استمرار فیض نظر دارد یعنی آن فیضی که از سوی خداوند در گذشته جاری بوده است - چه صدور این فیض از خداوند ضرورت داشته چه نه - دلیل قطع شدنش را باید در انسان‌ها جست‌وجو کرد و با زوال عامل قطع آن، دوباره ضرورتاً جریان می‌یابد.

پرسش سوم

آیا اعتقاد به تأثیرگذاری عملکرد انسان‌ها در ظهور، به این معناست که لزوماً با انجام دادن مسئولیت‌هایی که انسان‌ها در این باره بر عهده دارند، امام مهدی علیه السلام ظهور خواهند کرد؛ یعنی اگر اراده الهی را جزء اخیر علت تامه ظهور بدانیم و جزء ماقبل آن را آمادگی انسان‌ها، آیا با شکل‌گیری این آمادگی، ضرورتاً اراده الهی بر تحقق ظهور تعلق می‌گیرد و ظهور اتفاق خواهد افتاد یا این که با وجود آمادگی، باز احتمال عدم تعلق اراده الهی به ظهور وجود دارد؟ به تعبیر دیگر، آیا اعتقاد به تأثیرگذاری عملکرد انسان‌ها در ظهور، به معنای ضرورت تحقق ظهور با تحقق زمینه‌سازی است و یا این که می‌توان به تأثیرگذاری عملکرد انسان‌ها در ظهور معتقد بود و در عین حال پذیرفت که با تحقق زمینه‌سازی، احتمال عدم ظهور نیز می‌رود؟ و در فرض



اخیر، با وجود احتمال عدم ظهور در فرض تحقق زمینه سازی چگونه از ضرورت زمینه سازی می توان سخن گفت و انجام دادن مسئولیت های دینی توسط مؤمنان را در ظهور مؤثر دانست؟

پاسخ: به این پرسش هم از منظر عقلی می توان نگریست و هم از منظر نقلی:

منظر عقلی

از نظرگاه عقلی، اگر پدیده ای جزء العلة پدیده دیگری باشد، معلول با تحقق جزء العلة نمی تواند موجود شود؛ زیرا معلول تنها در فرض تحقق علت تامه وجود خواهد یافت. در فرض مورد نظر ما، آن چه موجود شده، تنها جزئی از علت تامه است و نه مجموعه علت تامه. بنابراین اگر جزئی از علت یک معلول محقق شود تا سایر اجزا به جزء مورد نظر ضمیمه نگردد؛ معلول محقق نمی شود، حتی اگر این ضمیمه شدن سال ها طول بکشد. بنابراین از منظر عقلی، در عین حال که می توان پدیده ای را در شکل گیری پدیده دیگر مؤثر دانست، ضرورتاً شکل گیری پدیده تأثیرگذار به معنای وجود یافتن بلافاصله پدیده تأثیرپذیر نیست. در نتیجه می توانیم در عین این که به نقش آفرینی عملکرد انسان ها در ظهور معتقد باشیم و این تأثیرگذاری را واقعی بدانیم، بر این باور نیز باشیم که آمادگی انسان ها به معنای تحقق بلافاصله ظهور نیست. پذیرش این مطلب که از نظر عقلی ضرورتی بر پیوستگی ظهور با شکل گیری آمادگی انسان ها ندارد، به معنای کاسته شدن از شأن و منزلت آمادگی و زمینه سازی نیست؛ زیرا وقتی پذیرفتیم که عملکرد مردم در ظهور تأثیرگذار است، یعنی این که عملکرد مردم جزء العلة ظهور است. طبق این دیدگاه تا این جزء از علت ظهور نباشد، ظهور محقق نخواهد شد. بنابراین ممکن است سال ها پس از شکل گیری زمینه سازی و آمادگی، امام ظهور نماید، ولی تا این آمادگی نباشد، ظهور نیز نخواهد بود. بنابراین تلاش برای تحقق چنین وضعیتی ضرورت دارد.

آن چه گذشت پاسخ به پرسش پیش گفته از منظر عقلی و بدون توجه به خصوصیتی بود که ممکن است در موضوع مورد نظر ما باشد. توضیح این که خلاصه پاسخ پیش گفته این بود که از منظر عقلی با تحقق جزء علت معلول محقق نمی شود. این ضابطه کلی گرچه درست و تخصیص نشدنی است، اما ممکن است ادعا شود در مورد موضوع مورد بحث ما - یعنی آمادگی انسان ها برای ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه - خصوصیتی وجود دارد که بلافاصله با تحقق جزء مورد نظر معلول محقق می شود. البته نه به این دلیل که ضابطه یاد شده تخصیص خورده است، بلکه به این دلیل که با وجود این جزء سایر اجزای علت تامه نیز محقق می شوند و در

نتیجه معلول هم موجود می شود.

توضیح این که به لحاظ عقلی، ظهور امام مهدی علیه السلام از آن حیث که تحولی مربوط به سرنوشت جامعه است، سه ضلع بیش تر ندارد: خداوند، امام و جامعه انسانی. نقش خداوند متعال به این دلیل است که خالق و مدبر هستی است و بدون اراده او حتی برگه از درخت بر زمین نمی افتد. بنابراین تغییری که در سرنوشت جامعه انسانی رخ می دهد، نمی تواند خارج از اراده الهی باشد. نقش امام مهدی علیه السلام از این جهت است که آن حضرت مدیریت این تحول را برعهده دارد. نقش مردم نیز از این جهت است که موضوع تحول، انسان و جامعه انسانی است. البته ممکن است دخالت عوامل دیگری هم فرض شود؛ مثلاً ظهور مشروط باشد به این که اجرام آسمانی در یک وضعیت خاص باشند، اما این احتمالات قابل اعتنا نیست؛ زیرا ظهور امام تحولی در سرنوشت جامعه است و عوامل دخیل در سرنوشت جامعه را نمی توان پدیده های دیگری که ارتباطی با جامعه ندارند دانست و بلکه آموزه های دینی هم این را تأیید می کند این که انسان ها در قبال سرنوشت جامعه و رفتارهای اجتماعی مسئولیت دارند و موظف به ایجاد تغییر مثبت در جامعه هستند و... نشان می دهد سرنوشت جامعه، به دست افراد آن رقم می خورد و نمی توان آن را با عوامل نامرئی و ناشناخته مرتبط دانست.

اگر مطلب پیش گفته مبنی بر خارج نبودن عوامل ظهور از سه ضلع پذیرفته شود، با تحقق ضلع سوم ظهور نیز تحقق خواهد یافت؛ زیرا تحقق جامعه توحیدی هم مطلوب خداوند متعال است و هم مطلوب امام و با شکل گیری چنین جامعه ای، دین خداوند بر زمین تمکین می یابد و خداوند به حقیقت پرستش می گردد و ذره ای شرک به خداوند ورزیده نمی شود (نور: ۵۱). روشن است که چنین وضعیتی هم مطلوب خداوند و هم مطلوب امام معصوم است و بلکه هدف خداوند از خلقت، رسیدن بشر به چنین وضعیتی است و تلاش های همه انبیا و اولیا برای تحقق چنین آرمانی بوده است. بنابراین از ناحیه خداوند و امام، مانعی برای تحقق ظهور متصور نیست؛ در نتیجه اگر چیزی را بتوان مانع برای ظهور دانست، ضلع سوم یعنی انسان هاست. وقتی این مانع به حکم عقل برطرف شود، امام ظهور خواهد فرمود. این نکته عقلی را با روایات نیز می توان تأیید کرد؛ از جمله:

لو اجتمع للإمام عدة أهل البدر لوجب عليه الخروج. (مفید، ۱۴۱۴: ج ۳، ۱۱)

ولو أن أشیاعنا على اجتماع من القلوب. (طبرسی، ۱۳۸۶: ۳۲۵)

لولا حضور الحاضر. (شریف رضی، ۱۳۷۰: ۳۶)



و امثال آن و بلکه روایاتی که در مقام تحلیل عدم اقدام سایر پیشوایان دینی به تشکیل حکومت است، همچون این فرمایش امام حسن مجتبی علیه السلام:

والله ما سلمت الأمر إليه إلا أني لم أجد أنصاراً، ولو وجدت أنصاراً لقاتلته ليلي و

نهاری. (طبرسی، ۱۳۸۶: ج ۲، ۱۲)

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

أما أنا لانخرج في زمان لانجد فيه خمسة معاضدين لنا نحن أعلم بالوقت. (مازندرانی،

۱۳۷۶: ج ۳، ۳۶۳)

و نیز می فرماید:

أما لو كملت العدة الموصوفة كان الذي تريدون. (نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۱۱)

در این روایات و امثال آن بر این نکته تأکید شده است که حرکت و اقدام امام در تشکیل حکومت منوط به اقدام مردم است و تا از طرف مردم اقدامی صورت نگیرد، امام حرکت علنی خود برای تشکیل حکومت و به دست گرفتن قدرت را آغاز نخواهد کرد. به تعبیر دیگر، در این طیف از روایات می بینیم که عدم اقدام امام، نه به عاملی در خداوند تعلیل شده و نه به عاملی در امام و نه به عامل دیگری غیر از مردم. از این رو، این روایات به صراحت بر این نکته دلالت دارند که خلأ مسبب بر زمین ماندن امر امام، خلأی است که از ناحیه مردم وجود دارد. بر این اساس، اگر کسی در این مقدمه مدعی ما که عوامل ظهور امام مهدی علیه السلام را نمی توان خارج از سه ضلع دانست، تردید کند و این حصر را حصر عقلی نداند. اما به کمک روایات این مطلب قابل اثبات است که آن چه باعث اقدام نکردن امام به تشکیل حکومت است، منحصرأ خلأی است که از سوی مردم وجود دارد. بر این اساس این مدعی ما که با پرشدن این خلأ امام حرکت خود را آغاز خواهد نمود اثبات خواهد شد.

عدم ابتدای تأثیرگذاری رفتار مردم در ظهور بر قاعده لطف: مطلب پیش گفته درباره خارج نبودن علت ظهور از سه مؤلفه یادشده و انحصار نهایی آن در آن چه به انسان ها برمی گردد، بر ضرورت امامت و ادله آن و قاعده وجوب لطف بر خداوند و امثال آن مبتنی نیست. چه نصب امام را بر خداوند واجب بدانیم یا نه و چه این وجوب را از باب لطف بدانیم یا نه، و ظهور امام و قیام ایشان به امر امامت را چه بر امام واجب بدانیم چه نه، در هر صورت ادعای ما نقض نمی شود؛ زیرا این یک واقعیت است که خداوند پیامبران و امامان آشکاری را در اختیار نسل پیشین بشر قرار داده و روشن است که حضور آشکار پیشوایان معصوم در میان مردم و ایفای نقش پیامبری و امامت، نعمت و فیض بزرگی از سوی خداوند متعال بر بشر است؛ همچنان که امام موسی بن

جعفر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» (لقمان: ۲۰) فرمود:

النعمه الظاهرة الإمام الظاهر، والباطنة الامام الغائب؛ (صدوق، ۱۳۶۳: ۳۶۸)

نعمت آشکارا، امام آشکار است و نعمت پنهان، امام غایب است.

حال پرسش این است که چه چیزی باعث قطع شدن این فیض بزرگ شده است؟ روشن است که قطع این فیض را نه می‌توان از ناحیه خداوند متعال دانست و نه از ناحیه امام؛ بنابراین آن چه باعث قطع این فیض شده است، منحصرأً از ناحیه انسان هاست. به تعبیر دیگر، اگر بتوان در قاعده لطف که بر اساس آن وجوب نصب امام بر خداوند لازم است و بلکه در تمام ادله‌ای که نصب امام را بر خداوند واجب می‌کند تردید کرد - که البته این تنها فرضی بیش نیست - اما در این نمی‌توان تردید کرد که پیامبران و امامانی که از سوی خداوند برای بشریت فرستاده شدند و آشکارا مسئولیت‌های خود را به انجام رساندند فیض و رحمتی از سوی خداوند بر بشریت بودند. بنابراین قطع این فیض باید دلیلی داشته باشد و این دلیل جز از ناحیه مردم نمی‌تواند باشد. اگر عامل قطع این فیض مردم باشند، با از بین رفتن این عامل فیض خداوند همچون گذشته جریان خواهد یافت؛ چرا که مقتضای فیض از سوی مبدأ آن وجود دارد - به دلیل این که در گذشته این فیض جاری بوده - و مانعی هم در مبدأ قابل تصور نیست و مانعی هم که از ناحیه انسان‌ها متصور است از بین رفته است.

ممکن است کسی ادعا کند پیشوایان معصومی که در زمان‌های گذشته به صورت آشکار در میان مردم زندگی می‌کردند، برای همان مردم فیض الهی و مایه رحمت و برکت بوده‌اند، اما چه بسا امام آشکار برای انسان‌های دوران غیبت فیض نباشد؛ زیرا ممکن است مردم به دلیل انجام ندادن مسئولیت‌هایی که در قبال امام بر عهده دارند، مستحق دوزخ شوند، بنابراین فیض بودن ظهور امام برای مردم عصر غیبت مورد تردید است و در نتیجه نمی‌توان به طور قاطعانه مردم را علت قطع آن دانست. به تعبیر دیگر با سوء رفتار مردم ظهور امام دیگر فیض نیست بنابراین انتساب قطع آن به خداوند بدون اشکال است. پاسخ این پرسش در درون خود نهفته است؛ زیرا پرسش‌گر خود اذعان کرده که اگر ما خداوند را علت قطع ظهور امام بدانیم، باز سوء رفتار مردم علت این قطع است و ما هم ادعایی جز این نداریم و فرقی نیست که به تعبیر ما بگوییم ظهور امام فیض است و سوء رفتار مردم باعث قطع آن می‌شود، یا این که به تعبیر پرسش‌گر بگوییم سوء رفتار مردم باعث سلب صفت فیض از ظهور امام می‌شود و پس از آن به اراده خداوند ظهور تبدیل به غیبت می‌شود؛ چرا که در هر دو صورت این سوء رفتار مردم است که عامل غیبت شده است. بنابراین، ادعای تأثیرگذاری رفتار مردم در ظهور و



غیبت، هیچ ربطی به قاعده لطف و وجوب نصب امام بر خداوند ندارد. لذا اشکالی که یکی از نویسندگان به شیخ طوسی و خواجه نصیر طوسی کرده، بی اساس است. وی پس از نقل قول این دو دانشمند بزرگ شیعه مبنی بر این که عامل غیبت مردم هستند نه خداوند و امام زمان علیه السلام چنین نوشته است:

در گذشته بیان کردیم که ما نمی توانیم نصب و ایجاد امام را تحت عنوان لطف بر خداوند واجب بدانیم. همچنین توضیح دادیم که هیچ دلیل عقلی بر ظهور امام وجود ندارد و حضور آشکارائمه پیشین در جامعه، از باب فضل و لطف واقعی (نه لطف اصطلاحی که در برهان لطف واجب دانسته شده) بوده است و اکنون اضافه می کنیم که از قیام امام به انجام مسئولیت امامت (که در کلام شیخ طوسی آمده است) نمی توان وجوب ظهور ایشان را نتیجه گرفت. (بنی هاشمی، ۱۳۸۴: ۲۲۵ و ۳۱۱)

اشاره نویسنده به مطالبی است که همو به فاصله چند صفحه پیش از این آورده و به گمان خودش دلایل عقلی - همچون قاعده لطف - که بر وجوب نصب امام بر خداوند و ضرورت ظهور امام اقامه شده است را رد کرده است. وی در این جا گمان کرده که مبنای ادعای شیخ و خواجه که علت غیبت به مردم بازمی گردد، وجوب نصب امام بر خداوند و وجوب ظهور و انجام دادن مسئولیت امامت بر امام است و وقتی این مبنا به گمان او باطل شد، مدعای شیخ و خواجه نیز فرو خواهد ریخت، در حالی که با توضیحات پیش گفته روشن شد که بازگشت علت غیبت و ظهور به مردم، فارق از قاعده لطف و سایر دلایلی است که بر وجوب نصب امام اقامه شده و اشکال نویسنده ناشی از پی نبردن به مقصود آنهاست.

همچنین روشن می شود که این سخن نویسنده نیز بی اساس است:

قاعده ای که بر اساس فضل الهی مقرر شده، این است که تا وقتی که مردم با سوء رفتار خودشان مستحق سلب نعمتی نشوند، خدا آن نعمت را از آن ها نمی گیرد. از این قاعده نمی توان منطقاً نتیجه گرفت که در صورت سلب نعمت علت آن حتماً ناشکری مردم بوده است. می توان فرض کرد که مردمی با کفران نعمت مستحق سلب آن شوند، اما خداوند نه به دلیل کفران آن ها بلکه به علت دیگری از ایشان سلب نعمت کرده باشد. (همو: ۲۰۴)

این سخن معنای محصلی ندارد؛ زیرا نویسنده می گوید:

می توان فرض کرد مردمی با کفران نعمت مستحق سلب آن شده باشند اما خداوند نه به دلیل کفران آن ها بلکه به علت دیگری از ایشان سلب نعمت کند.

آن علت دیگر چیست؟ آن علت بی شک از ناحیه خداوند نیست، بلکه از ناحیه انسان هاست. اگر چنین است، اعمال خیر مردم را نیز نمی توان عامل سلب نعمت دانست. بنابراین علت سلب نعمت حتماً عمل سوء مردم است. پس این عمل سوء باعث غیبت امام شده است. معتقدان به زمینه سازی و نیز کسانی که عامل غیبت را انسان ها می دانند، مقصودی جز این ندارند که علت غیبت امام را باید در مردم جست و جو کرد نه در خداوند و اگر از کفران نعمت به عنوان علت غیبت نام می برند، مقصود ذکر مصداقی از رفتارهای انسان هاست که به غیبت امام انجامیده است.

در پایان این قسمت، تأکید می کنیم که آن چه به حسب تحلیل عقلی قابل دست یابی و استنباط است، این حکم کلی است: «اگر تمام آن چه مربوط به انسان هاست فراهم شود، امام حتماً ظهور خواهد کرد». این مطلب را به صورت کلی می توان ادعا کرد گرچه قضاوت قاطعانه درباره جزئیات این مسئله - مانند این که آیا فراهم شدن تعدادی از نیروهای مؤمن و مخلص که برای شروع یک حرکت جهانی مورد نیاز است برای ظهور کفایت می کند یا این که شیعه به صورت کلی باید آماده ظهور باشد یا این که این آمادگی در سطح بین الملل باید باشد و نیز وقتی از آمادگی مؤمنان یا شیعیان و یا مردم دنیا سخن می گوئیم این آمادگی باید در چه سطحی باشد و ... - به تأمل بیش تری نیاز دارد. به تعبیر دیگر، در مقام نظر می توان پذیرفت که اگر تمام آن چه مربوط به انسان هاست فراهم شود، امام ظهور خواهد فرمود، اما ما اگر خواسته باشیم شاخصه های آن جامعه ای که مردم آن تمام اقتضائات ظهور را فراهم کرده اند برشماریم و یا اگر خواسته باشیم برای رسیدن به آن وضعیت مطلوب برنامه ریزی کنیم شاید نتوانیم به صورت کامل به این مهم دست بیابیم، همچنان که ممکن است در مقام خارج نتوانیم روی جامعه ای خاص دست گذاشته و ادعا کنیم این جامعه تمام شاخصه های یک جامعه آماده ظهور را دارد، اما به هر تقدیر آن اصل کلی بر اساس معیارهای عقلی قابل اثبات و پذیرش است.

گفتنی است جهل نسبت به جزئیات یاد شده در انگیزه مؤمنان برای سازندگی و آمادگی ذره ای تأثیر منفی نمی گذارد؛ چرا که اولاً از یک سو آمادگی برای ظهور صرف نظر از این که آیا این آمادگی در ظهور تأثیرگذار است یا نه وظیفه ای دینی است که روایات فراوانی بر ضرورت آن دلالت دارند و ثانیاً وقتی ما می دانیم اجمالاً رفتار ما در ظهور نقش آفرین است از دو حال بیرون نیست: یا این احتمال را می دهیم که تأثیر رفتار ما در ظهور مشروط به رفتار مشابه دیگران است و یا این احتمال را می دهیم که مشروط نیست. در فرض دوم روشن است که سستی

دیگران از انگیزه‌های ما نمی‌کاهد و در فرض اول باز ما در انجام وظیفه خود سست نخواهیم شد؛ چراکه اولاً این صرفاً یک احتمال است و احتمال مشروط نبودن ظهور به انجام رفتارهای مثبت مشابه وجود دارد و ثانیاً این احتمال را می‌دهیم که دیگران نیز به انجام وظایف خود قیام کرده باشند؛ زیرا ما را به احوالات درونی انسان‌ها راهی نیست و از اسرار درون قلب انسان‌ها فقط خداوند آگاه است.

منظر نقلی

با توجه به تحلیل عقلی پیش‌گفته برای پاسخ به پرسش پیش‌گفته نیازی به دلایل نقلی نداریم. با این وجود برخی از روایات نیز بر صحت مدعای پیش‌گفته دلالت دارند؛ از جمله توقیع شریف امام مهدی علیه السلام به شیخ مفید که پیوستگی ظهور با آمادگی مؤمنان را نشان می‌دهد:

...ولو أن أشياعنا - وفقهم الله - لطاعته على اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد عليهم لما تأخر عنهم اليمن بلقائنا، ولتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا على حق المعرفة وصدقها منهم بنا، فما يحبسنا عنهم إلا ما يتصل بنا مما نكرهه ولا نؤثره منهم ...
(طبرسی، ۱۳۶۸: ج ۲، ۳۲۵)

در این توقیع، از تأخیر نیافتن میمنت لقای امام در صورت اجتماع قلوب شیعیان سخن به میان آمده و در ادامه، تصریح شده است که در صورت تحقق این اجتماع، سعادت مشاهده امام معجلاً نصیب شیعیان می‌شود.

زمینه سازی و دامنه مصداقی آن

از آن چه تا کنون گذشت، روشن شد که زمینه سازی ظهور به معنای آمادگی و مهیا بودن و تهیه مقدمات ظهور است. این معنای دورنمایی کلی و تعریفی شرح الاسمی از این اصطلاح است و مفهومی دقیق و شفاف از آن به دست نمی‌دهد. بنابراین، حال نوبت بررسی این مسئله است که اساساً معنای دقیق زمینه سازی چیست و وقتی می‌گوییم باید برای ظهور مهیا بود و مقدمات آن را فراهم کرد دقیقاً از مهیا بودن و تهیه مقدمات چه چیزی را اراده می‌کنیم و دامنه این آمادگی را تا کجا می‌دانیم؟ به تعبیر دیگر، از کدام یک از رفتارهای مؤمنان می‌توانیم به عنوان رفتار زمینه سازانه یاد کنیم و مؤمنان از نظر فکری و اخلاقی و رفتاری باید در چه وضعیتی باشند تا بتوان از آن‌ها به عنوان زمینه سازان ظهور یاد کرد و اساساً آیا زمینه سازی ظهور وظیفه‌ای مستقل از وظایف معهود دینی و رفتاری خاص است یا این که زمینه سازی عنوانی است که بر همان وظایف معهود دینی اطلاق می‌شود از آن جهت که در نسبتی خاص

با ظهور قرار دارد. پاسخ به این پرسش از این جهت نیز ضروری است که وقتی ظهور و ضرورت زمینه سازی برای آن سخن گفته می شود ممکن است برخی از آن استیحا ش کرده و در برابر آن موضع بگیرند؛ چرا که گمان می کنند در منابع دینی وظیفه ای با عنوان زمینه سازی وجود ندارد و آن چه در شریعت از مؤمنان خواسته شده است صرفاً انجام همان وظایف معهود دینی است بنابراین ضروری است اندکی درباره چستی زمینه سازی گفت و گو شود.

به نظر می رسد برای فهم معنای دقیق زمینه سازی و محدوده مصادیق آن می توانیم به چند دسته از روایات استناد کنیم:

۱. روایاتی که به تهیه تیر و رباط و امثال آن توصیه می کنند و بر اساس مباحث پیش گفته، روشن شد که این آمادگی در ظهور تأثیر دارد. بنابراین آمادگی نظامی، بخشی از زمینه سازی است.

۲. روایاتی که وفای به عهد را موجب تحقق ظهور می دانند (توقیع شریف). به نظر می رسد که با توجه به سایر روایات، مقصود از عهد، پذیرش ولایت امام و محبت و یاری اوست. حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (مریم: ۸۷)، فرمود: کسی که ولایت امیر المؤمنین و امامان پس از او را بپذیرد، این همان عهدی است که نزد خداوند است. (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ۴۳۱)

همچنین در تفسیر آیه «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (اسراء: ۳۴)، فرمود: عهد پیمانی است که پیامبر از مردم برای محبت ما و اطاعت امیر المؤمنین گرفت که با او مخالفت نکنند و بر او پیشی نگیرند و رحم او را قطع نکنند و آن ها را به این مطلب آگاه ساخت که در این مورد پاسخ گو خواهند بود. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲۴، ۱۸۷)

پذیرش ولایت امام و محبت و اطاعت واقعی امام، جز با التزام کامل به ضوابط دینی امکان پذیر نیست. به تعبیر دیگر، اساساً امام پیشوای انسان ها در مسیر عبودیت است و محبت و اطاعت از او، چیزی جز اقتدای به او و حرکت در پشت سر او برای سیر در مسیر عبودیت خداوند نیست.

۳. روایاتی که از لزوم وجود یاران کارآمد برای امام مهدی علیه السلام سخن می گفتند و از این که با وجود چنین یارانی، خروج بر امام واجب خواهد شد (اذا اجتمع للامام عدة اهل البدر و جب علیه القيام). این روایات بر این نکته دلالت داشتند که وجود چنین یارانی، به تعجیل در ظهور خواهد انجامید (وجود یاران توانمند، زمینه ظهور است). اما درباره ویژگی های آنان توضیحی ندارند و می توانیم با مراجعه به روایاتی که ویژگی های یاران امام مهدی علیه السلام را

برشمرده، این نکته را استنباط کنیم که زمینه سازی به معنای آراسته شدن به این ویژگی هاست. برخی از این ویژگی ها عبارتند از:

۳-۱. بینش عمیق به حق تعالی:

رجال عرفوا الله حق معرفته وهم انصار المهدي في آخر الزمان. (متقی هندی، ۱۴۰۹)

۳-۲. انس با ذکر خداوند:

رجال لا ينامون الليل لهم دوى في صلاتهم كدوى التحل. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲، ۳۰۸)

۳-۳. ولایت پذیری:

يا سلمان! إنك مدرکه و من كان مثلك و من تولاه بحقیقة المعرفة. (طبری، ۱۴۱۳: ۴۴۹)

۳-۴. عشق به امام:

يتمسحون بسرج الامام يطلبون بذلك البركة. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲، ۳۰۸)

۳-۵. فداکاری در برابر امام:

يحفون به يقونه بأنفسهم في الحرب. (همو)

۳-۶. فرمان برداری از امام:

هم اطوع له من الأمة لسيدها. (همو)

۳-۷. شجاعت:

رهبان بالليل ليوث بالتهار رجال كان قلوبهم زير الحديد. (مفید: ۱۴۱۴: ۲۰۸)

۳-۸. پرهیز از محرمات الهی:

إنه يأخذ البيعة عن أصحابه أن لا يسرقوا ولا يزنوا ولا يسبوا مسلماً ولا يقتلوا محرماً

.... (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۹: ۵۸۱)

از این نوع روایات، می توان دریافت که اصحاب امام مهدی علیه السلام از نظر معرفتی، بالاترین رتبه ها را دارند و رفتارشان نیز کاملاً در چارچوب موازین دینی است و برای انجام دادن مسئولیت های دینی و پرهیز از محذورات شرعی، اهتمام کامل دارند. بنابراین وقتی روایات، وجود چنین یارانی را از زمینه های ظهور امام می دانند و برای آن ها چنین ویژگی هایی را بر شمرده اند، در واقع، وجود چنین ویژگی هایی در میان مؤمنان، زمینه ظهور است.

۴. دسته‌ای از روایات، به سایر پیشوایان معصوم مربوط می‌شود و اقدام آنان به تشکیل حکومت را به وجود ویژگی‌های خاصی در مؤمنان مشروط کرده است. برای نمونه، مأمون رقی می‌گوید:

نزد سرورم امام صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی بر آن حضرت وارد شد. او سلام کرد و نشست و عرض کرد: «ای پسر رسول خدا، مهربانی و رحمت بر شماست و شما خاندان امامت هستید. چه چیز باعث شده است از گرفتن حق خود سر باز بزنید، در حالی که شما صدهزار مجاهد شیعه دارید؟» امام فرمود: «بنشین ای خراسانی، خدا حقت را بدهد!» سپس فرمود: «ای حنفیه تنور را روشن کن!» و او چنین کرد تا این که تنور همچون آتش برافروخته شد و بالایش سفید گشت. سپس فرمود: «ای خراسانی، بلند شو و در تنور بنشین!» خراسانی عرض کرد: «ای سرورم، ای پسر رسول خدا، مرا به آتش نسوزان؛ از من در گذر خداوند از شما در گذرد!» امام فرمود: «از تو گذشتم.» در این حال هارون مکی در حالی که کفش‌هایش در دستش بود از راه رسید و عرض کرد: «سلام بر تو ای پسر رسول خدا!» امام فرمود: «کفش‌هایت را بینداز و در تنور بنشین!» او کفش‌هایش را انداخت و در تنور نشست و امام شروع به سخن گفتن با خراسانی در مورد خراسان نمود، به گونه‌ای که گویا آن حضرت در خراسان حاضر بوده است. سپس فرمود: «ای خراسانی، برخیز و تنور را بنگر!» خراسانی می‌گوید: «به سوی تنور رفتم و دیدم که او در تنور چهار زانو نشسته است. او از آن جا خارج شد و به سوی ما آمده، سلام کرد.» سپس امام به خراسانی فرمود: «در خراسان چند نفر مثل این می‌یابی؟» عرض کردم: «به خدا سوگند حتی یک نفر هم یافت نمی‌شود!» امام فرمود: «به خدا سوگند حتی یک نفر هم نیست! آگاه باشید ما در زمانی قیام نمی‌کنیم که پنج نفر نیابیم که به ما کمک کنند؛ ما به وقت داناتریم.» (مازندرانی، ۱۳۷۶: ج ۳، ۳۶۲)

این روایت بر این نکته دلالت دارد که شرط قیام امام، وجود یارانی است که در برابر امام تسلیم محض باشند و بی‌شک چنین تسلیمی، جز با برخورداری از درجات عالی معرفت به امام امکان‌پذیر نیست و البته زندگی کسی که در این حد از معرفت و تبعیت از امام باشد، در مدار دین خواهد بود و حیاتی مؤمنانه به معنای واقعی کلمه خواهد داشت.

نیاز به توضیح نیست که گرچه این روایت مربوط به امام صادق علیه السلام است، لیکن زمینه‌های قیام ائمه علیهم السلام حد مشترکی دارد که وجود آن، در تمام پیشوایان معصوم لازم بوده است و حرکت جهانی امام مهدی علیه السلام از آن جا که دایره گسترده‌تری دارد به شرایط ویژه خود نیاز دارد؛ بنابراین وجود حد مشترک زمینه‌های قیام در قیام همه ائمه ضروری است. در نتیجه آن چه در

روایت مورد نظر ذکر شده است شرط قیام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه نیز به شمار می آید.

از آن چه گذشت می توان چنین استنباط کرد که زمینه سازی به معنای داشتن التزام واقعی به آموزه های دین مقدس اسلام در حوزه فکر و عواطف و رفتار است و وقتی به زمینه سازی توصیه می کنیم، مقصودمان این است که مؤمنان، مسئولیت های دینی را به بهترین وجه ممکن به انجام رسانند. انجام دادن این مسئولیت ها، از یک سو عمل به همان عهده ای است که در توقیع شریف به آن اشاره شده و از سوی دیگر، زمینه ساز پرورش یارانی است که روایات از ظهور امام در صورت مهیا شدن نشان سخن گفته اند. البته مقصود ما از مسئولیت های دینی، منحصرأً وظایف فردی نیست. زمینه سازی به معنای التزام به تمام مسئولیت ها و از جمله مسئولیت های اجتماعی است؛ از جمله: اهتمام به سرنوشت جامعه اسلامی و تلاش در مسیر اصلاح آن، برنامه ریزی و اقدام برای زدودن آفت های آن و اهتمام به پیشرفت آن در همه حوزه ها، و داشتن دغدغه برای اصلاح وضعیت فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی و سایر شئون جامعه، همه جزو وظایف دینی یک مؤمن است که در دایره زمینه سازی قرار می گیرد و بلکه انجام مسئولیت های دینی مربوط به سایر جوامع همچون داشتن دغدغه هدایت آنان و برنامه ریزی و نیروسازی برای نفوذ آن ها و تأثیرگذاری بر آن ها همه در دایره زمینه سازی قرار می گیرد و توصیه به زمینه سازی چیزی جز توصیه به آن چه گفته شد نیست البته مقصود ما از تعریف یاد شده برای زمینه سازی ظهور این نیست که تمام مسئولیت های دینی در تأثیرگذاری بر ظهور نسبتی یکسان دارند بلکه چه بسا در این باره قدر و اهمیت برخی از وظایف دینی نسبت به برخی دیگر برتر باشد و نسبت برخی با ظهور تنگاتنگ تر باشد - که تحقیق درباره آن مجالی دیگر می طلبد - لیکن در اصل تأثیرگذاری با یکدیگر تفاوتی ندارند.

اقدامات یاد شده از این جهت زمینه ساز ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه هستند که با شکل گیری جبهه ای از مؤمنان راستین متعهد که هدفی جز هدف امام - که اجرای همه جانبه اسلام است - ندارند و حاضر به هر گونه فداکاری در راه اهداف امام هستند موجبات بسط ید امام و عملی شدن آرمان های آن حضرت فراهم خواهد شد روشن است که همراهی با دغدغه ها و اهداف امام که اجرای اسلام راستین است زمانی می تواند رنگ حقیقت به خود بگیرد که زمینه سازان خود به اسلام با تمام ابعاد و جوانب آن ایمان داشته باشند و با تعهد کامل نسبت به عمل به آن ملتزم باشند.

از آن چه گذشت می توان چهار نکته را استنباط کرد:

نکته اول: اساساً تمام روایاتی که به مؤمنان عصر غیبت توصیه های اخلاقی و دینی کرده اند،

ناظر به زمینه‌سازی بوده‌اند، گرچه در این روایات نامی از ظهور برده نشده باشد؛ یعنی با توجه به این‌که رفتار مردم در ظهور تأثیرگذار است، پیشوایان معصوم تلاش کرده‌اند رفتار مردم را به گونه‌ای مدیریت کنند که زمینه‌ها برای ظهور امام فراهم شود و به تعبیر دیگر معصومین برای ظهور طرحی داشته‌اند و بر اساس آن طرحشان تلاش کرده‌اند مردم را برای آن هدف مهم که آمادگی برای ظهور است مهیا نمایند؛ بنابراین تمام توصیه‌های پیشوایان معصوم برای بهبود اخلاق و رفتار مردم ناظر به زمینه‌سازی بوده است.

نکته دوم: کسانی که از زمینه‌سازی و ضرورت آن سخن می‌گویند، درصدد تعریف مسئولیت جدیدی متفاوت با وظایف معهود دینی نیستند تا این‌که به مدعای آنان به دیده تردید نگریسته شود، بلکه مقصود آنان از زمینه‌سازی، انجام دادن همان مسئولیت‌های معهود دینی است؛ همچنان که منکران ضرورت زمینه‌سازی، در مسئله ضرورت انجام دادن مسئولیت‌های دینی در عصر غیبت تردیدی ندارند. به تعبیر دیگر، مسئله ضرورت اهتمام به مسئولیت‌های دینی در عصر غیبت و تلاش مؤمنان برای انجام هرچه بهتر وظایف شرعی در این دوران، مسئله‌ای است که هر کس اندک آشنایی با معارف دینی داشته باشد، در آن تردیدی ندارد و بحث از ضرورت زمینه‌سازی و تأثیر عملکرد انسان‌ها در ظهور و یا خنثی بودن رابطه ظهور و رفتار انسان‌ها، نباید باعث شود تا مؤمنان در انجام دادن مسئولیت‌های دینی سست گردند و در این اصل بدیهی آیین مقدس اسلام تردید کنند. بنابراین هر دیدگاهی در مورد ظهور و علل آن داشته باشیم، باید ضرورت توجه به انجام دادن وظایف دینی را اصلی تردیدناپذیر تلقی کنیم و برای تحقق آن، هم حکومت اسلامی و هم مؤمنان، باید از همه ظرفیت‌ها به بهترین شکل بهره‌برند و دیدگاه‌های متفاوت و بحث‌ها و چالش‌هایی که در این مورد وجود دارد، نباید فضا را برای میدان‌داری شیطان و القای فکر شیطانی بی‌مبالاتی نسبت به دین و مناسک دینی مهیا نماید. به هر روی، معتقدان و منکران به زمینه‌سازی، در اصل ضرورت انجام دادن وظایف دینی هم‌عقیده‌اند؛ گرچه از نظر اعتقاد به تأثیرگذاری انجام دادن مسئولیت‌های دینی در ظهور و عدم آن با یکدیگر اختلاف نظر دارند. البته ما به کسی که به صورت مطلق منکر تأثیرگذاری رفتار مردم در ظهور باشد دست نیافتیم و ظاهراً چنین دیدگاهی طرفداری هم ندارد. یکی از نویسندگان که تلاش فراوانی به کار برده تا اثبات کند که ظهور امام مهدی علیه السلام کاری الهی است و انسان‌ها در آن هیچ نقشی ندارند و تلاش کرده تمام ادله‌ای را که بر اثبات نقش انسان‌ها در ظهور اقامه شده به چالش بکشد، نتوانسته این نقش را به طور کلی انکار کند؛ لذا در جایی دیگر، خود به تأثیر رفتارهای انسان‌ها در ظهور اعتراف کرده است:

... وظیفه شیعیان در همهٔ زمان‌ها به‌ویژه در زمان غیبت، بیش از هر چیز همدل شدن در وفای به عهد و پیمان امامت است و انجام این وظیفه به فضل و لطف پروردگار متعال - نه بر اساس ضرورت علی و معلولی و نه وعده لایتخلف الهی - می‌تواند در تعجیل ظهور امام عصر مؤثر و کارساز باشد. (بنی‌هاشمی، ۱۳۸۴: ۲۵۵)

وی در جایی دیگر می‌نویسد:

جالب این است که در مقام دعا برای تعجیل فرج نیز یکی از مهم‌ترین شرایط - و چه بسا از همه مهم‌تر - وجود ورع و تقوا در شخص دعاکننده می‌باشد و این به آن معناست که هرچند کثرت دعا به پیشگاه الهی، می‌تواند به فضل و رحمت او عامل بسیار مؤثری در جلو انداختن ظهور امام زمان باشد، اما استجابات همین دعا، مشروط به آن است که دعاکننده در انجام وظایف خود در زمان غیبت، کوشا و تلاش‌گر باشد. (همو: ۳۸۵)

این دیدگاه، ممکن است دربارهٔ کیفیت تأثیرگذاری تلاش‌های مؤمنانه در ظهور با دیدگاه مورد نظر ما اندکی اختلاف داشته باشد، اما در اصل تأثیرگذاری آن ظاهراً اختلافی وجود ندارد. به تعبیر دیگر داشتن نگاه زمینه‌سازانه، تکلیف جدیدی ایجاد نمی‌کند، بلکه تلقی و نگرش ما نسبت به مسئولیت‌های دینی را دست‌خوش تحول قرار داده، اهداف ما را دگرگون می‌کند. نگاه زمینه‌سازانه، بر تمام رفتارهای مؤمنانه سایه می‌افکند و آن را در نسبتی خاص با امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه قرار می‌دهد و شاید فرمایش امام صادق علیه السلام ناظر به این نکته باشد:

... من سرّه آن یكون من أصحاب القائم فليتنظرو لي عمل بالورع ومحاسن الأخلاق وهو منتظر... (نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۰۷)

یعنی عمل همراه با ورع و برخورداری از فضایل اخلاقی، باید رویکردی منتظرانه داشته باشد و کسی که می‌خواهد از اصحاب امام مهدی عجل‌الله تعالی فرجه به شمار آید، باید حتی در ورع و ورزیدن و متخلق به اخلاق نیک شدنش، به این معنا توجه داشته باشد که این‌ها همه در نسبتی خاص با امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه و برای فراهم کردن زمینه‌های ظهور است.

کسی که به تکالیف دینی تنها از آن جهت می‌نگرد که در دین به رعایت آن دستور داده شده با کسی که وظایف دینی را به مثابهٔ خشت‌هایی می‌داند که در هر لحظه بنای رفیع ظهور را تکمیل می‌کنند، این دو نگاه از نظر انگیزشی در یک سطح نیستند. در نگاه دوم، مؤمن پیوسته در هر حرکتی و در هر پرهیزی، خود را در ارتباط با امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه می‌بیند و مدام خود را در نسبتی خاص با او و در مسیری می‌یابد که به ظهور ختم می‌شود. شاید به دلیل همین نگاه

باشد که در روایات، منتظران به مجاهدانی تشبیه شده‌اند که در خیمه‌گاه امام حضور دارند (صدوق، ۱۳۶۳: ۳۳۸)؛ زیرا وقتی مؤمن می‌داند امام اهدافی دارد و این اهداف با ظهور تحقق می‌یابد و تلاش‌های او در ظهور امام و تحقق اهداف امام تأثیرگذار است، او سرباز امام و همراه با او در رسیدن اهداف بلند امام خواهد بود، گرچه در افق زمانی مشترکی نباشند؛ چراکه تلاش‌های مؤمنانه او و امثال اوست که خشت‌های بنای ظهور می‌شود و قدم‌های استوار اوست که موجبات بسط ید امام و پی‌گیری اهدافش را فراهم می‌کند. بنابراین او مجاهدی است که در خیمه امام همواره حضور دارد، همچنان که وقتی یک مؤمن به این نگاه رسید و خود را در مسیر اهداف امام و سرباز آن حضرت یافت، دیگر برایش مهم نیست که ظهور را درک کند یا نکند مؤمن خودبین و خودپسند نیست و نمی‌خواهد از نمد حکومت معصوم برای خود کلاهی بدوزد. او ذوب در معصوم و فانی در اراده او شده است و دغدغه‌ای جز دغدغه معصوم ندارد و تمام هم و غم او این است که معصوم به اهدافش برسد. بنابراین، برای او مهم این است که امام را برای دست یافتن به اهدافش یاری کند و او نیز در این مسیر قدمی بردارد. از این رو، چه تفاوت که این یاری کردن و قدم برداشتن در عصر ظهور و در کنار امام باشد و یا این که در عصر غیبت و با رفتارهای مؤمنانه باشد؛ چراکه در هر صورت امامش را در رسیدن به اهدافش یاری کرده است. امام باقر علیه السلام در این باره فرموده است:

... من مات و هو عارف لامامه لم یضره تقدم هذا الأمر أو تأخر (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ۳۷۱)

افزون بر آن چه گذشت - که دیدگاه معتقد به زمینه‌سازی و دیدگاه مخالف آن از نظر انگیزشی در نگاه به مسئولیت‌های دینی با یکدیگر تفاوت دارند - دیدگاه نخست از این نظر نیز می‌تواند با دیدگاه دوم متفاوت باشد که با متفاوت شدن اهداف نقش و جایگاه وظایف دینی نیز متفاوت می‌شوند. جامعه‌ای که معتقد به تأثیر عملکرد خود در ظهور است و هدف خود را از انجام وظایف دینی، ایجاد زمینه‌های ظهور می‌داند در نحوه هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی و اولویت‌بندی تکالیف دینی و نیز در مقام تراحم وظایف دینی و ترجیح یک وظیفه بر وظیفه دیگر با جامعه‌ای که مسئولیت‌های دینی‌اش را تنها به دلیل انجام وظیفه شرعی انجام می‌دهد معیارهایی متفاوت خواهد داشت.

نکته سوم: هر تلاشی که در مسیر اعتلای فرهنگ ناب اسلامی انجام پذیرد و عملی شدن آرمان‌های بلند اسلامی را باعث گردد و به رشد انسان‌ها از نظر اعتقادی و اخلاقی و رفتاری بینجامد، تلاش زمینه‌سازانه خواهد بود، گرچه کسی که در این مسیر فعالیت می‌کند، نامی از امام مهدی علیه السلام به زبان نیاورد. به تعبیر دیگر، مهم این است که مؤمنان بدانند رفتارهای آنان

در ظهور تأثیرگذار است و از این رو هدف خود را ساختن جامعه زمینه ساز قرار دهند و برای تحقق آن، طرح و برنامه داشته باشند و تمام رفتارهای آنان در این چارچوب باشد. در این صورت تمامی تلاش های آنان در این مسیر تلاش های زمینه سازانه خواهد بود، اگر چه به ظاهر از امام مهدی علیه السلام هم نامی به میان نیاورند، چنان که اگر بسیار از آن حضرت یاد شود و نام مقدس آن عزیز برده شود، این نام بردن ها به گسترش فضیلت ها و پُررنگ شدن معارف و مناسک دینی منجر نگردد و کسی که از آن حضرت یاد می کند خود را نسبت به انجام مسئولیت های شرعی متعهد نبیند و بلکه خدای ناکرده گسترش ظلم و فساد را زمینه ظهور امام بداند و دامن زدن به آن را مسئولیت خود بشمارد، به یقین این چنین یادکردی از امام زمان علیه السلام را نمی توان از مصادیق زمینه سازی برشمرد.

نکته چهارم: با توجه به آن چه گذشت، روشن شد که برای اثبات ضرورت زمینه سازی و مکلف بودن مؤمنان به زمینه سازی، دلیل مستقلى نیاز نداریم؛ زیرا اساساً زمینه سازی چیزی جز همان مسئولیت های معهود دینی نیست. بنابراین همان ادله ای که اثبات کننده مسئولیت های دینی به صورت کلی آن است، برای اثبات ضرورت زمینه سازی و مکلف بودن مؤمنان نسبت به زمینه سازی، کافی خواهد بود.

در پایان این بخش توجه به این نکته ضروری است که اگر زمینه سازی را به معنای التزام و تعهد نسبت به مجموعه آموزه های دین اسلام تفسیر کردیم، مقصود انحصار زمینه سازی در این مطلب نبود، بلکه این قدر متیقن زمینه سازی است؛ زیرا پیش از این توضیح داده شد که بر اساس حکم عقل، این مطلب قابل اثبات است که اگر تمام آن چه مربوط به انسان هاست فراهم شود امام ظهور خواهد فرمود و گذشت که تعیین دقیق حوزه آن چه مربوط به انسان هاست نیازمند تتبع بیش تری است که آیا آن چه مربوط به انسان هاست با آمادگی تعدادی از مؤمنان محقق می شود و یا این که تمامی شیعیان برای این امر باید مهیا باشند و یا این که آمادگی جهانی نیاز است. بر این اساس ما گرچه در این باره قضاوتی نکردیم اما قدر متیقن از آمادگی مؤمنان است که این آمادگی با التزام و تعهد به آموزه های دین مقدس اسلام تحقیق خواهد یافت؛ بنابراین آن چه درباره مصادیق زمینه سازی بیان شد به معنای حصر زمینه سازی در موارد یاد شده نیست.

نقش امام مهدی علیه السلام در زمینه سازی

از آن جا که ظهور امام مهدی علیه السلام منشأ تمام فضیلت ها و کمالات است، تحقق آن نیز مطلوب امام و بلکه مهم ترین دغدغه و خواست آن حضرت است و اساساً اگر بنا بر آن چه

گذشت، مؤمنان در برابر تحقق زمینه‌های ظهور مسئولیت دارند، این مسئولیت به طریق اولاً بر عهده امام مؤمنان است. بنابراین، هم تحقق ظهور هدف آن حضرت خواهد بود و هم آن حضرت برای تحقق این مهم طرحی خواهد داشت. از سوی دیگر، با توجه به آن چه گذشت روشن شد که تنها مانعی که سد مسیر ظهور شده است سوءرفتار مردم است و با تغییر مثبتی که در انسان‌ها رخ می‌دهد مسیر برای ظهور کاملاً هموار خواهد شد و توضیح داده شد که التزام و تعهد مؤمنان به مسئولیت‌های دینی و اخلاقی از مصادیق زمینه‌سازی است؛ بنابراین یکی از اقداماتی که بر اساس طرح امام به صورت طبیعی مورد توجه آن حضرت قرار می‌گیرد مدیریت رفتار مردم و جهت‌دهی به آن برای حرکت به سوی تغییر مثبت و تعالی اخلاقی و در نهایت زمینه‌سازی ظهور خواهد بود. به تعبیر دیگر، تلاش‌های امام در مسیر زمینه‌سازی، تلاشی معطوف به خود آن حضرت نیست، بلکه اقداماتی ناظر به انسان‌هاست که منجر به تغییر مثبت در آنان خواهد شد. البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که اقدامات امام در این زمینه تا حدی است که با غیبت آن حضرت منافات نداشته باشد و منجر به آشکار شدن آن حضرت نگردد. بنابراین آن حضرت با هویتی مخفی تمام تلاش خود را برای انجام این مسئولیت به کار خواهد گرفت. از مصادیق اقدامات حضرت در مسیر زمینه‌سازی، توصیه‌های ایشان برای هدایت شیعیان در عصر غیبت صغرا و نیز مراجعه به فقها به عنوان مرزبانان حقیقی دین و رهبران فکری جامعه اسلامی در عصر غیبت است. همچنان‌که چه بسا دستان مبارک امام، پشت سر بسیاری از سنت‌های خوب اجتماعی و یا مراکز و نهادهای دینی و یا ایده‌های اسلامی نقش‌آفرینی کرده و یا آن حضرت در تضعیف و یا انحلال نهادها و جمعیت‌هایی که عامل انحطاط جامعه‌اند نقش داشته و در ظاهر اثری از آن حضرت برای ما مشهود نیست. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

... بدانید آن کس از ما (اهل بیت) که آن فتنه‌ها را دریابد، با چراغ روشنی بخش در آن گام می‌نهد و به سیره و روش صالحان رفتار می‌کند تا گره‌ها را بگشاید و بردگان را آزاد سازد، گروهی را بپراکند و جماعتی را گرد هم آورد در نهایت پنهان‌کاری؛ آن‌گونه که پی‌جویان، اثر قدمش را نبینند هرچند برای یافتن او بسیار جست‌وجو کنند ... (شریف رضی، ۱۳۷۰: ۱۵۰ خ)

این اقدامات، همگی تلاش‌های حضرت در مسیر زمینه‌سازی هستند؛ زیرا چنان‌که گذشت، تلاش برای انجام دادن مسئولیت‌های دینی، تلاشی زمینه‌سازانه به شمار می‌آید و اقدامات امام نیز برای آشنایی مؤمنان به وظایف دینی و عمل به آن، و یا زدودن موانع آن است.

نتیجه

اگر از زمینه‌سازی ظهور، آمادگی مؤمنان برای ظهور را اراده کنیم، به روشنی این معنا از روایات قابل استنباط است، همچنان‌که اگر از آن انجام دادن رفتارهایی را در نظر داشته باشیم که باعث تسریع یافتن امر ظهور می‌شود، هم دلیل عقلی و هم روایات بسیار بر آن دلالت دارد. این مطلب را بسیاری از عالمان متقدم و متأخر شیعه پذیرفته‌اند. از سوی دیگر، ثابت شد که حالت انتظار برای ظهور، جز از ناحیه انسان‌ها وجود ندارد و با فراهم شدن آن چه مربوط به انسان‌هاست، ظهور تحقق خواهد یافت. همچنین زمینه‌سازی، به معنای التزام به تمامی آموزه‌های دین مقدس اسلام است و این مهم، وظیفه‌ای جدا از مسئولیت‌های معهود دینی نیست و امام مهدی علیه السلام نیز در برابر این مهم مسئول است و بی‌تردید برای تحقق آن طرح و برنامه دارد. وظیفه مؤمنان نیز همراهی با امام برای تحقق آرمان‌های آن حضرت است.

منابع

۱. انوری، حسن، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۱ ش.
۲. بنی هاشمی، سید محمد، *راز پنهانی و رمز پیدایی*، تهران، انتشارات نیک معارف، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.
۳. خمینی، سید روح الله، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش.
۴. شریف رضی، محمد بن حسین، *نهج البلاغة*، قم، دارالذخائر، چاپ اول، ۱۳۷۰ ش.
۵. شریف مرتضی، علی بن حسین، *رسائل المرتضی*، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ ق.
۶. صافی گلپایگانی، لطف الله، *منتخب الاثر*، قم، مؤسسة السيدة المعصومة، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۷. صدر، سید محمد، *تاریخ الغيبة الكبرى*، قم، انتشارات ذوی القربی، چاپ دوم، ۱۴۲۵ ق.
۸. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *الخصال*، قم، منشورات جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية، ۱۳۶۲ ش.
۹. _____، *کمال الدین و تمام النعمة*، قم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۳۶۳ ش.
۱۰. طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، نجف، دارالنعمان للطباعة و النشر، ۱۳۸۶ ق.
۱۱. طبری، محمد بن جریر، *دلائل الامامة*، قم، مرکز الطباعة و النشر فی مؤسسة البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۱۲. طوسی، محمد بن حسن، *الغیبة*، تحقیق: عباد الله تهرانی و علی احمد ناصح، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۱۳. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، تهران، المكتبة العلمية الإسلامية، بی تا.
۱۴. قزوینی (ابن ماجه)، محمد بن یزید، *سنن ابن ماجه*، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بی تا.
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ ش.
۱۶. مازندرانی (ابن شهر آشوب)، محمد بن علی، *مناقب آل أبی طالب*، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۷۶ ق.
۱۷. مازندرانی، ملا محمد صالح، *شرح اصول کافی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.



۱۸. متقی هندی، علی بن حسام‌الدین، *کنز العمال*، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ق.
۱۹. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق.
۲۰. مطهری، مرتضی، *یادداشت‌های استاد مطهری*، تهران، انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.
۲۱. مغربی، قاضی نعمان، *دعائم الإسلام*، قاهره، دارالمعارف، ۱۳۸۳ق.
۲۲. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الاختصاص*، بیروت، دارالمفید للطباعة والنشر والتوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۲۳. _____، *رسائل فی الغیبة*، بیروت، دارالمفید للطباعة والنشر والتوزیع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۲۴. نعمانی، محمد بن ابراهیم، *کتاب الغیبة*، قم، انوار الهدی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.